

خمینی، دو چهره

و یک واقعیت

نویسنده: عیسی صفا
issasafa@yahoo.fr

فهرست

پیشگفتار.....	۳
خمینی، چگونه خمینی شد؟	۵
خمینی و رضاخان	۷
خمینی و نهضت بیست ساله	۱۹
خمینی و دوران تبعید	۲۸
ولایت فقیه: تئوری حکومتی خمینی	۲۹
خمینی و انقلاب	۳۶
خمینی به عنوان حاکم	۴۰
خمینی و کردستان	۴۴
خمینی و کارگران و دهقانان	۴۶
خمینی و کمونیسم	۵۰
خمینی و امپریالیسم	۵۲
خمینی و غرب	۵۴
خمینی و جنگ	۵۸
خمینی و شهادت	۶۱
خمینی و آزادی	۶۵
خمینی و جوانان	۶۸
خمینی و جایگاه یک ایدئولوژی	۷۰

پیشگفتار برای نشر اینترنتی

خمینی، دو چهره و یک واقعیت ، اثری است که دو دهه پیش با نام مستعار کامران - م در ۵۰۰ شماره منتشر شد. در این اثر، کوشش کرده بودم که با مراجعه به حرف های خمینی ، چهره وی قبل از انقلاب و بعدا بعنوان حاکم را نشان دهم. یک «واقعیت» قصد داشت روشن سازد که بالا کشیدن بخشی از روحانیت شیعه وجه مشترک دو چهره خمینی است. فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در ایران چند سال بعد چهره دیگری از خمینی را نشان می دهد: فاشیسم! محو مطلق مخالفان سیاسی- ایدئولوژیک، هدف جنایات هولناک خمینی علیه زندانیان سیاسی و جامعه ایران بود. اکنون بعد از دو دهه اقدام به انتشار اینترنتی این اثر می کنم. از خوانندگان عزیز تقاضا دارم که نظرها و نقدهای خود را برایم ارسال دارند تا چهره های خمینی را آشکارتر سازم

عیسی صفا

خمینی در اولین سخنرانی‌اش در بهشت زهرا به هنگام بازگشت از تبعید، از مصیبت‌هایی سخن گفت که در طول پنجاه سال از جانب این «پدر و پسر» به ملت ایران شده بود. خمینی گفت که «رژیم ستم‌شاهی میهن ما را ویرانه و گورستانها را آباد کرده است» (۱). اکنون بعد از سپری شدن هفت سال از حکومت خمینی میهن چگونه است و گورستانها چگونه؟ هنگامیکه خمینی از مصیبت‌های جامعه ستم‌شاهی سخن می‌گفت بی‌شک واقعیتی را منعکس می‌کرد، اما این فقط یک چهره خمینی بود. توده‌های میلیونی با استقبال بی‌سابقه و شگرف، از چهره‌ای قدردانی کردند که بخشی از ستم‌هایی را که در طول سالیان به وسیله «این پدر و پسر» به آنها شده بود مطرح می‌کرد. اکنون خمینی در شعور آگاه توده‌ها یکی از چهره‌های مستبدتاریخ ایران است. دژخیم بزرگ! این چهره دیگر خمینی است. پدیده خمینی، آمیزه‌ای از «واقعیت و خرافه» است. بررسی این واقعیت نشان می‌دهد چگونه خرافه و سنت کهن می‌تواند با انتقاد از واقعیت خود را جانشین آن کند و خود به مثابه واقعیت جدید، موضوع کشاکش نیروهای اجتماعی و سیاسی قرار گیرد. هنگامیکه خمینی سالها قبل از انقلاب و در جریان آن از رژیم ستم‌شاهی در عرصه نابودی موازین اسلامی انتقاد می‌کرد، در نظرگاه آگاهترین جریانها و عناصر جامعه، اهداف خمینی در جهت پیاده کردن اسلام مورد نظر خود، به مثابه آلت‌رناتیو رژیم سلطنتی، جدی گرفته نمی‌شد. نظریات ارتجاعی خمینی نسبت به زندگی اجتماعی در عصرنوبین، همواره تحت پوشش «رادیکالیسم سیاسی» وی قرار می‌گرفت. نظریاتی که هم اکنون خمینی و یارانش با استناد به آنها به سرکوب همه و هرگونه حقوق اجتماعی و فردی توده‌های میلیونی مشغولند. اکنون اسلام خمینی به یک پاتیل رنگرزی تبدیل شده که همه و هرگونه مقوله‌های اقتصادی، اجتماعی، فردی و... در آن فرو برده می‌شوند و به شیوه‌ای سفاکانه و تبهکارانه در مقابل مطالبات به حق مردم می‌گیرد. اکنون توده‌ها از خود می‌پرسند که این دیو تبهکار چگونه آنها را فریفته بود و از کجا بر آنها نازل شد؟ پاسخ به این سؤال بدون بررسی تاریخی خمینی ممکن نخواهد بود. به همین لحاظ این که ذهنیت خمینی در چه شرایطی نضج یافته، همراه با کدام تحولات اجتماعی-سیاسی دگرگون گشته و در انتها به کجا کشیده، مبنای اساسی تحلیل ما را تشکیل می‌دهد. امروز تجربه‌ی زندگی، خود به اندازه‌ی کافی تضاد و تناقض بین ایدئولوژی خمینی و باور توده‌ها را نشان داده است. بنابر این در تحلیل خمینی همواره زندگی واقعی و نظر خمینی نسبت به این واقعیت سترگ، اسلوب ما را معین خواهد کرد. مارکس در رابطه بین زندگی زمینی و مذهب می‌گوید: «اگر یک چنین پایه‌ی مادی را از مذهب منتزع کنیم، خود تاریخ مذهب از برهان تهی می‌شود، در واقع بسیار ساده‌تر این است تا با تجزیه و تحلیل محتوا، هسته‌ی مادی برداشت‌های تیره مذهبی را یافت تا آنکه با راه معکوس نشان داد چگونه شرایط واقعی زندگی به تدریج مجدداً شکل‌گیری را نمایان می‌سازد. روش نامبرده تنها روش ماتریالیستی و در نتیجه علمی می‌باشد.» (۲) بنابر این شرایط مادی-اجتماعی که پدیده خمینی از آن بیرون آمده کدام است؟ با این سؤال ما تحلیل شخص خمینی را شروع می‌کنیم.

زیرنویس:

- (۱): حجازی سیدعبدالرسول، مجموعه کامل از پیام‌های خمینی
(۲): یادداشت بر تاریخ تکنولوژی کاپیتال، کتاب دوم صفحه ۵۹، «ادیسین سوسیال»

خمینی، چگونه خمینی شد؟

اگر به نظریات خمینی برای یافتن پاسخ بالا مراجعه کنیم، خود وی به ویژه تاکید دارد که مطرح شدنش را در حیات اجتماعی جامعه به سالهای بعد از ۴۰ مرتبط سازد. خمینی بعد از انقلاب بارها و بارها از «حدود بیست سالی» صحبت کرد که می بایست به عنوان مبدا نهضت وی شناخته شود. خمینی در سخنرانی بعد از انقلاب به مناسبت ۱۵ خرداد، که خواهان ابدی شدن خاطره آنست، شروع نهضت را چنین مطرح کرد:

«روزی که طلعه نهضت اسلامی این ملت شجاع و غیور گردید. نهضت عظیمی که بیش از ۱۶ سال به دنبال قیام روحانیت مسئول و متعهد در مقابل محمدرضا پهلوی که مخالفتش با اسلام عزیز آشکارتر شکل گرفت و...» (۲)

خمینی طی همین سخنرانی ۱۵ خرداد ۴۲ را برای همیشه روز عزای عمومی اعلام کرد. بدون تردید خمینی با طرح تاریخ بیست ساله نهضت خود «خمینی شناسی» را دچار اشکالات جدی می کند و به سئوالاتی از این قبیل پیرامون خود دامن می زند که قبل از این بیست سال خمینی کجا بود و چه می کرد؟ به چه دلیل بعد از سالهای ۴۰ به طور فعال و جدی وارد رویارویی با رژیم شاه گردید و قبلا خاموش بود؟ خمینی شناسان حزب اللهی این «غیبت کبرا» را ناشی از «شرایط»، «عقل و خرد» و خلاصه «تقیه» وی می دانند:

«ولی امام خمینی از آنجا که همواره از تدابیر کافی و درایت و بصیرت سرشار برخوردار می باشد با تاکتیکها و نهانکاریها که از دستورات و تعالیم زنده ی اسلام است و «تقیه» نام دارد رژیم و کارشناسهای داخلی و خارجی آن را غافلگیر سازد و سالیان درازی هدف عمده ی خود را که به حرکت در آوردن حوزه های علمیه و به مبارزه واداشتن علما و مراجع می باشد، دنبال کند بدون اینکه خود را بشناساند و نظر دستگاه جاسوسی و کارشناسان آن را به خود جلب کند.» (۴)

اگر به طور سرانگشتی سن خمینی را حساب کنیم بنا به تاریخ حضورش در حوادث سیاسی، وی ۴۰ سال در تقیه به سر می برده است!

ولی نه ما و نه طرفداران خمینی، به صرف تقیه، آنهم به مدت «۴۰ سال» قانع نخواهیم شد. نمی توان پذیرفت که حوادث بعد از سال ۴۰ یکباره خمینی را به میدان مخالفت و مبارزه کشیده باشد. با مراجعه به مدارک و شواهد می توان حداقل به این نتیجه رسید که خمینی از سالها قبل نسبت به این «پدر و پسر» در موضع انتقاد و اعتراض قرار داشته است. یکی از ویژگی های خمینی این است که حرفهای خود را بعدها زده است بنابر این می توان با مراجعه به آنها به کشف دوران غیبت و علل آن دست یافت.

اگر چه خمینی از فاصله جنگ دوم جهانی تا سالهای ۴۰ در مبارزات ملی-دموکراتیک و طوفانهای سیاسی این دوره حضور فعال نداشته ولی برخی نوشته های وی در حدود شهریور ۲۰ به بعد نشانگر موضع انتقادی به رضاخان و رژیم وی است. ببینیم جوهر انتقادات خمینی نسبت به این دوره کدامست.

زیرنویس:

(۲): ۱۵ خرداد ۵۸

(۴): روحانی سید حمید (زیارتی)، نهضت امام خمینی، انتشارات راه امام، تهران، ۱۳۶۰، جلد اول ص ۹۷

خمینی و رضاخان

با مراجعه به یکی از آثار خمینی که به بعد از شهریور ۲۰ مربوط می شود می توان خطوط انتقادات وی به رژیم رضاخان را درک کرد. در این نوشته خمینی اساساً به اقدامات رضاخان در جهت شکل دادن به یک «دولت مدرن» و الزامات آن موضع اعتراضی دارد. خمینی کماکان در مقابل معیارهای یک دولت متجدد و لائیک معیارهای اسلامی را به پیش می کشد. از این قبیل است اعتراض به نظام اجباری و بویژه به مورد حجاب زنان:

«ما می گوئیم دولتی که بر خلاف قانون کشور و قانون عدل یک گروه دیوان آدم خوار را به نام پاسبان در هر شهر و ده به جان زنهای عقیف بی جرم مسلمان بیندازد و حجاب عفت را با زور سرنیزه از سر آنها برباید و محترمت را در زیر لگد انداخته و بچه های مظلوم آنان را سقط کند این دولت دولت ظالمانه و...» (۵)

خمینی سالها بعد با مراجعه به خاطرات خود نظریاتش را در مورد دوره رضاخان تکمیل کرد. همراه خمینی به دورترین خاطرات وی بر می گردیم:

«من از زمان احمدشاه تا حالا این زمان احمدشاه را دیده ام... زمان احمدشاه اینطور نبود که آنها بتوانند همه برداشتها را برای خودشان بکنند، این بود که دار و دسته هایی که می فرستادند، این بساط را آنها درست می کردند. زمان رضاشاه همه دزدیها از گردنه رفته بود تهران، همه روحیه ها از همه جا متمرکز شده بود در خود دستگاه. از همه بالاتر خود رضاشاه بود و امثال اینها و این اسباب این شده بود که مردم با دستگاههای دولتی مطلقاً مخالف بودند، منتهی جرات نمی کردند، بعضی وقتها هم جرات می کردند. من یادم هست بچه بودم که حکومت خمین یک نفر از خانها را گرفته بود، بعد از دو سه چهار شب (اشتباهات انشائی از خود خمینی است) ریختند در خانه و حکومت را گرفتند (منظور خمینی نماینده حکومت است) و حبسی خودشان را بیرون آوردند و حکومت را به اسیری بردند. واحدی از مردم هیچ، این چیز نبود که چرا بگویند، بلکه خوشحال هم بودند، شاید بعضی از آنها به منزل حکومت آمدند و تتمه را غارت کردند، من شاهد قضیه بودم که آن خانه ای که حکومت آن را از آن بردند، من بچه بودم، پشت دری ایستاده بودم و نگاه می کردم به وضع آنها، که آنها حمله کردند و حکومت هم مرد قلدری بود، آنهم باز آن وقت ده تیری داشت، آن هم حمله می کرد و ظاهراً یک نفر از آنها را کشته بود و بعد اسیر شد. این وضع حکومت بود در آنجا که شرح طولانی دارد و زمان رضاشاه را هر که یادش باشد می داند که قضایا واقع شد و زمان محمدرضا همه، که هم یادتان هست، این اسباب این شد که دولت مقابل ملت، ارتش مقابل ملت، همه مقابل ملت بودند.» (۶)

این نقل قول دورترین خاطره ی خمینی را تشکیل می دهد. شعور فردی خمینی در برهه ای از تاریخ شروع به شکل گیری می کند که هنوز روابط خانجانی، به ویژه در نقاط دور افتاده ایران به حیات خود ادامه می دهد. انتقاد خمینی به روابط خودکامگی به چند نمونه بیشتر بالغ نمی شود. خمینی در همین نقل قول بالا بیشتر و اساساً به «تمرکز دولت» در دوره رضاشاه حمله می کند. ببینیم این «تمرکز دولت» چه ویژگیهایی داشته و به ویژه ببینیم خمینی انتقاد خود را به چه جنبه هایی متوجه و متمرکز می کند:

«این را من خودم شاهد بودم قبل از رضاشاه در زمان احمدشاه و آنوقتها این دست خانها بود، خانها وکیل درست می کردند و بعد که رضاشاه آمد و این خانها را یک قدری متمرکز کرد در خودش، نه از بین برد، همه قدرت ها را در خودش متمرکز کرد و ظلم هایی که خان ها می کردند خودش کرد.» (۷) اشاره به «تمرکز ظلم» در دوره رضاشاه فقط یک جنبه از انتقاد خمینی را در بر می گیرد. جنبه هایی دیگر این چنین است:

«آنروز که رضاخان با دستیاری اجانب روی کار آمد ماموریت یافت که با سرنیزه و قلدری، تمام مراسم اسلامی را تعطیل کرده و احکام نورانی قرآن و آثار رسالت را محو و نابود سازد ولی...» (۸) خمینی مایل است فراموش کند که برای «روی کار آوردن» رضاشاه، «اجانب» تنها نبودند بلکه بخش بزرگی از روحانیت هم نقش بس مهمی در حمایت رضاشاه داشتند. اگر خمینی مایل باشد

زیرنویس:

(۵): خمینی، کشف الاسرار، ص ۲ و ۳

(۶): پیام ۲، پیام ها و سخنرانی های خمینی، انتشارات نور، جلد ۱۰، تاریخ ۱۵-۹-۱۳۵۹، صفحات ۱۵۰ تا ۱۵۲

(۷): صحیفه نور، جلد ۸، ۲۷-۴-۱۳۵۸، ص ۱۵۰

(۸): پیامها و سخنرانیهای خمینی از شهریور ۱۳۲۰ تا هجرت به پاریس، ۸ صفر ۱۳۹۳، ص ۱۷۴

می توان در این مورد لیستی از روحانیون با نفوذ ارائه داد. مراجع تقلید قم و نجف در این لیست می گنجند. بسیاری از روحانیون بزرگ نظیر سید ابوالقاسم کاشانی، آیت الله زاده شیرازی، شیخ محمد یزدی و... از جمله نمایندگان مجلس موسسان دوره رضاشاه بودند، سید یعقوب انوار در یکی از اجلاس مجلس موسسان این چنین از آغاز سلسله پهلوی استقبال کرد:

«تقاضای بنده این است که چون ۲۵۷ نفر از آقایان رای دادند اسامیشان باید در صورت مجلس درج باشد. چون این مسئله تاریخی است باید در صورت مجلس اسامی کسانی که رای داده اند نوشته شود. زیرا این مسئله اسباب افتخار من و خانواده من است. من که از ایلات خمسه فارس آمده ام و در اینجا رای داده ام به سلطنت اعلیحضرت پهلوی، باید در خانواده من این شرف و افتخار باقی باشد.» (۹)

ما همواره در تعقیب خمینی خواهیم دید که برخورد وی به نقش روحانیت در عرصه مسائل سیاسی - اجتماعی جانبدارانه و تحریف آمیز است. خمینی آنجا که نتواند آشکارا از کل روحانیت دفاع کند با انتقاد به بخشی از روحانیت آنهم «خیلی نرم» و یا جدا کردن «روحانیون واقعی از غیر واقعی»، کل روحانیت را از زیر ضربه خارج می کند. در دوران مورد بحث ما، (دوره رضاشاه)، رابطه رضاشاه با روحانیت از مراحل متفاوت و متناقض عبور می کند. رضاخان در آغاز و قبل از رسیدن به سلطنت رابطه حسنه ای با روحانیت نداشت. الزامات دولت جدید و متمرکز با منافع روحانیت در تضاد بود. روحانیت در آغاز قرن بیستم نقش بزرگی در زندگی اجتماعی و سیاسی داشت. پایه اقتصادی این نقش عبارت بود از تصاحب املاک موقوفه که نتیجتاً روحانیت را به مثابه قشر معینی از فئودالها عرضه می کرد. درعرضه روبنائی نقش روحانیت به مراتب مهم تر از وزن وی در زمینه اقتصادی بود. قانونگذاری با استناد به قرآن، فقه و احادیث و امور قضاوت، آموزش، ازدواج، وراثت و غیره در دست روحانیون قرار داشت. دولت متمرکز نمی توانست نقش روحانیت را به مثابه «دولت در دولت» تحمل کند.

رضاخان نخست در جهت تضعیف روحانیت حرکت می کرد، وی حتی از طرفداران جمهوریت بود، چیزی که به شدت مورد اعتراض روحانیون و فئودالها قرار داشت. مدرس که این همه مورد علاقه خمینی است سردمدار مخالفت با ایده جمهوریت بود. خمینی بی توجه به مضمون مخالفت مدرس آنچنان نقش سیاسی وی را تحریف می کند که مدرس تصویر یک قهرمان ملی را می یابد:

«آنها از مدرس می ترسیدند، مدرس یک انسان بود، یک نفری نگذاشت پیش برود کارهای او را تا وقتی کشتندش!» (۱۰)

خمینی عمدا فراموش می کند که رضاشاه زیر فشار روحانیون مرتجع از یکطرف و ترس از گسترش جنبش توده ای از طرف دیگر، از ایده جمهوریت گذشت و طی یک مذاکره با مراجع روحانیت قم اعلامیه ای صادر کرد که بر حسب آن طرفداری خود از اسلام و روحانیت و مخالفت با جمهوری را اعلام کرد. (۱۱)

«... چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و ایران بوده و هر کس که با این رویه مخالفت نموده، او را دشمن مملکت فرض و قویا در دفع او کوشیده و از این به بعد نیز هم عزم دارم همین رویه را ادامه دهم... و چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده ایم که اسلام روز به روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد... بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمائیم عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته، در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند. این است که با تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت میکنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.» (تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک الشعرا بهار، جلد ۲، ص ۶۳، ۶۴)

«از زمانی که رضا شاه آمد، جز یک چند صباحی که می خواست بازی بدهد و اظهار دیانت کرد و اظهار چه کرد، از همان زمان عمده نظرش را دوخت روی روحانیت که اینها را از بین ببرد با هر بهانه ای توانست.» (۱۲)

خمینی این توافق بین روحانیت و رضا شاه را یک «ژست» و عوامفریبی می داند:

در این زمینه می توان با خمینی به توافق رسید. رضاخان بعد از به قدرت رسیدن و بویژه پس از

زیرنویس:

(۹): صورت جلسه مجلس موسسان ۱۳۰۴، جلسه چهارم، ۲۱ آذر ۱۳۰۴

(۱۰): صحیفه ی نور، جلد ۷، ۱۶-۳-۱۳۵۸ ص ۶۳

(۱۱): بخشی از بیانیه به امضای «رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا، رضا»

(۱۲): صحیفه نور، جلد ۷، ۲۰-۳-۵۸، ص ۶۷

تحکیم پایه های قدرت خود، از روحانیت فاصله گرفت. طبیعی بود که یک رشته از اقدامات وی در جهت شکل دادن به «دولت متحد» مورد اعتراض روحانیت قرار گیرد. خمینی در چنین اعتراضی سهیم است و به روشنی از طریق انتقاد مشترک به «آتاترک و رضاشاه» مورد انتقاد خود را به این صورت بیان می کند:

«این دولت عثمانی در تحت ظل خلافت اسلامی در تحت ظل اتکا به قرآن مجید آن مرز را داشت بعد از آن تجزیه شد، در زمان ما، آتاترک خبیث اسلام را در آنجا القا کرد و الان دولت ترکیه مسلم نیست، دولت حسابش از اسلام جداست مراسم دینی ندارد دولت، احکام دینی دولت ندارد.» (۱۳)

اگر قرار باشد ما چیزی به عنوان «خط امام» را وارد بحثهایمان کنیم، باید گفت خمینی به روشنی در بالا و در انتقاد به آتاترک خط خود را مشخص کرده است. مقابله با تشکیل دولت لائیک! آلترناتیو منطقی دولت لائیک حکومت الهی است و همین مفهوم پر رنگترین بخش خط امام را شامل می شود. جالب است که خمینی در کشف الاسرار نیز به آتاترک از همین نقطه نظر حمله می کند:

«آن مرد بی صلاحیت (رضا شاه) وقتی به ترکیه رفت و دید «آتاترک» چه کارها و غلطهایی کرده، از همان جا از قراری که آنوقت گفته می شد، به عمال خود تلگراف کرد که مردم را متحدالشکل کنند.» (۱۴)

و سر آخر از نقطه نظر خمینی بزرگترین جنایت رضاشاه در تقلید از کمالیسم (۱۵) این چنین است: آتاترک در نامه خود به عصمت پاشا این چنین با خلیفه گری برخورد می کند: «تعبیر بد و مفاهیم اشتباه در رابطه با خلیفه و اطرافیانش از حرکات و رفتار خود خلیفه نشات می گیرد.»

«خلیفه با سیاست داخلی و مخصوصا خارجی راه پدران خود، یعنی راه پادشاهان را در پیش گرفته و می خواهد که همانند آنها به نظر آید. فرستادن مسئولین به نزد کاردارهای کشورهای خارجی و روابط با آنها گردشهای مجلل و دیدار با افسران در کاخ و دیدار با همه اینها و گوش دادن به گریه و زاری آنها از جمله مواردی است که می توان برشمرد.»

«جمهوری ترکیه موجودیت و استقلال خودش را به خاطر خرافات، به خاطر ایمان بیهوده و پوچ نمی تواند به خطر بیاندازد. به نظر ما خلیفه و خاندان آن بغیر از یک خاطره تاریخی چیز دیگری نمی تواند باشد.»

و در سوم مارس ۱۹۲۴ در از بین بردن خلیفه گری این موارد به تصویب رسید:

«الف- در جمهوری ترکیه قوانینی که در رابطه با امور خلق وضع و به مورد اجرا گذاشته می شود در مجلس وضع شده و به وسیله دولت منتخب مجلس اجرا می شود.

ب- در داخل ترکیه تمام مدارس، موسسات علمی و تربیتی وابسته به وزارت آموزش و پرورش خواهد بود.

پ- خلیفه عزل شد و خلیفه و خاندانش از میان برداشته شدند و عثمانیها به مدت نامعلوم از اقامت در ترکیه محروم هستند.» (ماده ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱)

ترجمه از زبان ترکی، نطق های آتاترک، انتشارات فرهنگستان زبان ترکی، ص ۵۷۹ تا ۵۸۱

جنایت دوم که باز به تقلید از آتاترک بی صلاحیت، آتاترک مسلح غیرصالح انجام داد، قضیه کشف حجاب با آن فضاقت بود. (۱۶)

تا کنون به برخی خاطرات خمینی که به دوره رضاشاه بر می گردد برخورد کرده ایم. این خاطرات که آغاز حکومت رضاشاه را در بر می گیرد به یکباره و ناگهان و برای یک دوره طولانی قطع می شود. خمینی در طوفانی ترین دوره مبارزات ملی-دمکراتیک خلق آذربایجان، کردستان، مبارزات عظیم برای ملی کردن نفت و استقلال ملی، حکومت دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، نه تنها در مبارزات عملی بلکه حتی از طریق خاطرات خود هم حضور ندارد؟! البته خمینی یکی دو بار به کودتای ۲۸ مرداد در جهت سرنگونی دولت قانونی مصدق اشاره کرده است، اما این اشارات در جریان انقلاب ۵۷ بوده و اساسا نه در تأیید دولت مصدق بلکه در جهت تقویت مواضع خود وی بوده است. خمینی بعد از انقلاب حتی تا پای خصومت با دکتر مصدق پیش رفت.

اگر عوض با نظریات خود در زمینه احزاب سیاسی فعال این دوره نظر منفی از خود به جای می گذارد. در دوره مورد بحث ما، یکی از پایه های اساسی جنبش ملی-دمکراتیک حزب توده ایران است.

زیرنویس:

(۱۳): پیام ها و سخنرانیهای خمینی از شهریور ۱۳۲۰ تا هجرت به پاریس، ۲۷-۶-۴۲، ص ۴۷

(۱۴): همانجا، ۱۹-۱۱-۵۶، ص ۲۴۳

(۱۵): بلحاظ حساسیت خمینی بر جدا شدن نقش دین و دولت در رژیم آتاترک، ترجمه متن نامه آتاترک به عصمت پاشا و همچنین فرمان مجلس خلق ترکیه در مورد خلیفه گری آورده می شود.

(۱۶): از پیام ها و سخنرانیهای خمینی، ۱۹-۱۱-۵۶، ص ۴۴-۲۴۳

در این دوره امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی، حزب توده را دشمن اصلی خود می شناسند و مورد شدیدترین حملات و سرکوبها قرار می دهند. قلب واقعیات مشی و برنامه حزب توده، اهداف دور و نزدیک آن، از متداول ترین شیوه های امپریالیسم و ارتجاع است. خمینی در این زمینه حتی گامی فراتر از ارتجاعی ترین محافل امپریالیستی می گذارد. بگذارید در این باره خمینی سخن بگوید:

«اصل این حزب توده را من اولش را نمی دانم این ابتدا حزب توده آن کسی که حزب توده را ایجاد کرد، همسفر مکه ما بود. می خواهم بگویم از اول توده ای نبود، توده ای آنوقت بود که شوروی درست کرده بود. این همسفر مکه ما بود، سلیمان میرزا یک آدم مقدس مآبی بود و دو، سه نفر هم همراه خودش آورده بود، خودش اولاد نداشت لکن یک کسی را به اولادی قبول کرده و او را برداشته بود آورده بود مکه، خودش هم یک آدم نمازخوانی در آن شهرها. آنوقت هم که تکبیر سلیمان نمازی و کذا برایش می خواندند، که، این نماز نمی خواند، چرا شما تکفیرش می کنید؟ حزب توده به دست سلیمان میرزای نمازی و طاعتی و مکه برو ایجاد شد و این مستقیماً از انگلیس ها بود. آنوقت انگلیس ها، اینجا چیز داشتند، حالا امریکائیها هستند. در دربار همین محمدرضاخان از همین کمونیست ها خدمتگزار بودند. پس مطلب اینطور نیست که ما خیال می کنیم که نه اینها کمونیست اند، کمونیست نیستند، اصلاً کمونیست به معنا که خودشان ادعا می کنند که ما طرفدار ضعفا و مستضعفین هستیم و می خواهیم به مردم برسیم، اصلاً اینها نیستند، اینها طرفدار سرمایه دارها و طرفدار قلدرها هستند.» (۱۷)

و جای دیگر: «گاهی ملت را از خطر کمونیستها می ترسانند که اگر او برود مملکت بدست آنان می افند و شاید بعضی ها که از واقعیت اطلاع ندارند اغفال می شوند. کمونیسم در ایران با دست آمریکا چنان که حزب توده به دست انگلیس ایجاد شد. به گفتار مطلعین (کدام مطلعین؟) داغ ترین کمونیست در منطقه مهره هایی آمریکایی هستند، برای خنثی کردن قیام های رهایی بخش ملی، مذهبی، ملتهای اصیل به دست سرمایه داری و کمونیزم بارزش را در سالهای اخیر دیدیم. (۱۸)

اینگونه است تحلیل خمینی از منشا حزب توده ایران. اگر به تاریخ نقل قول ها توجه شود مشخص خواهد شد، خمینی اتهام انگلیسی و آمریکائی بودن به حزب توده و سایر کمونیست ها را در شرایطی مطرح می کند که توده های انقلابی میهنمان در موضع شدید ضدامپریالیستی قرار داشتند و هنوز خمینی را به عنوان رهبر انقلاب مورد تأیید قرار می دادند. به حرحال مسئله اساسی را دنبال کنیم، اینکه خمینی در دوران اوج مبارزات ملی-دموکراتیک حضور ندارد به این لحاظ که خمینی در این دوره خطر ویژه ای از جانب رژیم متوجه اسلام نمی بیند و از طرف خصلت و مضمون این جنبش و نیروهای رهبری کننده آن مورد علاقه وی نیستند. نیروهای موثر و رهبری کننده این دوره از مبارزات ملی-دمکراتیک حزب توده ایران، جریانها و شخصیت های ملی هستند. از روحانیت کمتر خبری هست و در بیشتر موارد بخش وسیعی از روحانیت در کنار رژیم پهلوی قرار دارند و در توطئه های وی علیه نیروهای مترقی سهیم و گاهی سردمدار چنین توطئه هایی هستند. «خطر کمونیسم» سلاح روحانیون و ارتجاع است. جالب است که آیت الله طالقانی بعد از انقلاب بخشی از این توطئه مشترک را افشا کرد که قبل از کودتای ۲۸ مرداد عده ای در منزل بهبهانی جمع شده و برای علما و مراجع مذهبی به اسم حزب توده نامه های جعلی تهدیدآمیز می فرستادند. این نامه ها با جوهر قرمز نوشته می شد! نقش منفی آیت الله کاشانی در تضعیف دکتر مصدق چیزی نیست که بتوان پوشیده نگه داشت. آیت الله کاشانی، (جناح راست جبهه ملی)، در تهیه زمینه های سرنگونی دولت مصدق نقش مهمی داشت. اینکه خمینی مسائلی از این قبیل را به فراموشی می سپرد، نمی تواند به سادگی انحصار طلبی یک نیرو در مقابل سایر نیروهای رقیب باشد، بلکه ناشی از خصلتهای و وظایفی است که به روشنی در عرضه سیاست، تئوری و ایدئولوژی وی منعکس است. خمینی هنگامی که پیرامون نقش سایر نیروها در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری مورد پرسش صریح و مشخص اوریا فالاجی قرار گرفت. چنین پاسخ داد:

زیرنویس:

۱۷- صحیفه نور، جلد ۸، ۱۷-۴-۵۸ ص ۱۷
 ۱۸- پیامها و خمینی، ۲۰-۳-۵۷، ص ۳۱۹

«سئوال: حضرت امام، اینهایی که الان دم از مخالفت می زنند، عده ای هستند که اکثرشان مبارزه کرده اند و زجر کشیده اند و ضرر ژیم گذشته بودند، چطور امکان دارد که فضا و حق وجود به چپی که اینهمه مبارزه و رنج کشیده اند نداد؟

جواب: امکان ندارد، حتی یکیشان نه مبارزه کرده اند، نه رنج کشیده اند، همه از دولت و از رنج این ملت ما استفاده برده اند و بر ضد ملت ما قلمفرسائی کرده اند! « (۱۹)

بنابراین روشن می شود که چرا خمینی منشا مبارزاتی را که به انقلاب بهمن ۵۷ انجامید «حدود بیست سال» معرفی و در این چهارچوب محدود می کند. خمینی با تحلیل تاریخ به شیوه و سیاق خود، هر مبارزه ای که روحانیت در راس آن نباشد به رسمیت نمی شناسد. این چنین است از تاریخ خمینی: «از وقتی که غربی ها راه پیدا کردند به شرق، از سالهای بسیار قدیم شاید حدود قریب سیصد سال که اینها راه پیدا کردند به ایران، کارشناسهای خودشان را فرستادند و مطالعه کردند ایران را، همه شرق را مطالعه کردند، یک قسم مطالعات، مطالعات در خصوص زمینهای اینجا، معادن اینجا، چیزهای، ذخائر زیرزمینی این ممالک شرقی، این یک قسم مطالعات بوده است که در آنوقتی هم که این وسائل نقلیه حالا نبوده است که اینها با شتر می رفتند و حتی آن بیابانهای بی آب و علف را هم گردش می کردند و لابد نقشه برداری می کردند. من در یک سالی که (خیلی سابق) در همدان بودم که یکی از آقایان ما ورقه ای آورد که تقریباً حدود یک متر بیشتر، این راجع به نقشه همدان بود که آنها نقشه کشی کرده بودند و روی آن نقشه نقطه های به رنگ دیگر زیاد بود، آن آقا این را آورد و گفت این نقطه ها هر یک علامت این است که در این ده، در این بیابان یک معدن است، یک ذخیره زیرزمینی است. این یک قسم از مطالعاتشان بوده است که بفهمند این ممالک شرقی چه دارند، چه چیزهایی است که می شود از آنها و استفاده کرد و چاول کرد. یک مطالعات دیگر راجع به عقاید این مردم و اینکه این عقایدی که اینها دارند تا چه حدود می تواند فعالیت داشته باشد و تا چه حدود می تواند جلوگیری کند از چپاولگری که اینهم یک مطالعه دامنه داری، اینها در این معنا داشتند. یک صنف مطالعاتشان هم مطالعات روحیات گروه های مختلفه ای که در این ممالک بوده است که حالا مملکت خودمان را حساب کنیم، ایل هایی که در مملکت ما بوده، عشائری که بوده است مطالعه کرده اند. در بین عشایر رفته اند با آنها صحبت کرده اند که ببینند که اینها هر کدام را به چه جور می شود مهار کرد. اینها چیزهایی بوده است و بیشتر از اینها که مطالعه کرده اند و شرق را تماماً مطالعه کرده اند که باید چه جور این شرق را چابید و چه قدرت هایی می توانند جلو این چابیدن را بگیرد و چه جور باید این قدرت ها را مهار کنند که نتوانند.

از چیزهایی که آنها، قدرتی که آنها فهمیدند که می شود این قدرت را از سایر قدرت ها بیشتر جلو چپاولگری و سلطه آنها را بگیرد. قدرت اسلام بود در این ممالک اسلامی و عقیده اسلامی. با اصل شروع کردند مخالفت کردن و مبلغین آنها به طور وسیع به همه دین ها و در این ممالک با خصوص اسلام مخالفت کردند و می خواستند که اسلام را غیر از آنی که هست به مردم نشان بدهند و خود این مردمی که در اینجاها زندگی می کنند و عقاید اسلامی دارند، اینها را از اسلام منحرف کنند و اسلام را پیش آنها کوچک کنند و...» (۲۰)

از این روشنتر نمی توان به بستر تاریخی مورد نظر خمینی اشاره کرد. ولی این هنوز تمام قضیه نیست. خمینی از بیان حقایق اهداف چپاولگرانه غرب و در واقع از یک مقدمه درست به نتایج نادرست می رسد.

البته سبک متداول خمینی مصادره به مطلوب است. خمینی در تحلیل موانع استعمار به این نتیجه می رسد که آنها اسلام را مانع بزرگی بر سر راه خود می دیدند و در پی نابودی آن بودند و بلافاصله این مسئله را هم تبدیل به یک مقوله بدیهی دیگر می کند تا به این نتیجه برسد که:

«یکی از قدرت هایی که باز احراز کردند که باید شکسته شود، قدرت روحانیت بود که اینها با تجربه و با عینیت در جاهای مختلف دیدند که قدرت روحانیت می تواند جلوگیری کند از مفاسدی که آنها می خواهند ایجاد کنند. از انتفاعاتی که آنها می خواهند از ما ببرند و ما را عقب نگه دارند اینها می توانند یک چنین کاری بکنند. قضیه تنباکو در زمان مرحوم میرزا به اینها فهماند که با یک فتوای یک آقای که در یک ده عراق سکونت دارد یک امپراطوری را شکست داد و سلطان وقت هم با همه کوششی که کرد برای اینکه حفظ کند آن قرارداد را نتوانست حفظ بکند و مردم ایران قیام کردند و شکستند آن پیمانی که آنها داشتند.» (+)

زیرنویس:

(۱۹): صحیفه نور، جلد نهم، ۶۲۱-۵۸، ص ۸۷

(۲۰): صحیفه نور، جلد هشتم، ۱۴-۵۸، ص ۲۷-۲۶

(+) صحیفه نور، جلد هشتم، ۴-۵۸، ص ۲۷

ما در ادامه بحث خواهیم دید که به نظر خمینی توطئه قطعی، نهایی و بی سابقه برای در هم شکستن اسلام و روحانیت از سال ۴۰ شروع می شود. تحولات و تغییراتی که از بالا به وسیله رژیم شاه در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی اعمال می شود بشدت موقعیت روحانیت را به مخاطره می افکند. در برخورد به چنین تحولاتی است که خمینی بتدریج به صحنه سیاست کشیده می شود. خمینی چنانکه قبلا در تز تاریخی وی دیدیم از سیصد سالی صحبت می کند که غرب به طرف شرق حرکت می کند برای چپاول منافع و ذخائر کشورهای شرق، اسلام و روحانیت را بمثابة مانع بزرگی در مقابل خود می یابد و طبعاً در پی نابودی این مانع بر می آید. این سیصد سال در میهن ما دورانی را در بر می گیرد که در کنار مناسبات کهنه فئودالی - عشیرتی به تدریج مناسبات کالائی گسترش می یابد. این مناسبات به ویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم گسترش بیشتری می یابد. تا آنجائیکه به مسئله روحانیت مربوط می شود، مناسبات سرمایه داری، الزامات و انعکاس آن در زندگی اجتماعی، موقعیت روحانیت را تضعیف می کند و تا آنجائیکه به دوره مشخص خمینی بر می گردد، این ضربه حدت و شدت ویژه ای بخود می گیرد. دولت فئودال - بورژوازی رضاشاه منجر به محدودیت حیات اجتماعی روحانیت می شود.

گسترش بوروکراسی دولتی، مراکز قضائی، مدارس نوین (۲۱) و غیره بشدت وزن مخصوص و اعتبار روحانیت را مورد تهدید قرار می دهد. خمینی در این دوره با خشم شاهد از دست رفتن نفوذ روحانیت است. این «پدر و پسر» آنچنان روحانیتی می خواهند که در کنار قدرت دولتی آنها، و بدون آنکه در امور آن دخالت کند، شناگو باشد. آنها «آخوند دولتی و درباری» می خواهند. آیا می توان ساکت نشست و دید که چگونه یک یک مواضع و پایگاه روحانیت بوسیله نظام دولتی بلعیده می شود؟

«و اینک چنانچه کرارا خبر رسیده در راه اجرای این نقشه های استعماری خطرناک دست بکار شده اند که مساجد، تکایا، مدارس و دیگر مراکز اسلامی و شئون روحانیت را تحت نظارت سازمان اسلامی اوقاف قرار داده و... (۲۲)

آیا می توان آخوند دولتی شد؟ آنهم دولت و درباری که مذهب را فقط برای عوامفریبی احتیاج دارد و چون جای دیگر می رود آن کار دیگر می کند؟ بنابراین می توان با درباری همکاری کرد که مملو از روسپی های ایرانی و فرنگی و شرب خمر است؟ نه! اگر خمینی قبلاً چنین پاسخی را در حجره ها و محافل کوچک گفته بود، این بار با پیش آمدن یکرشته تهدیدات جدی نسبت به موقعیت روحانیت، فریاد بر می دارد که نه! و نهضت «بیست ساله» شروع می شود!

خمینی و نهضت بیست ساله

جرقه این نهضت با اقدامات «اسلام شکنانه» دولت اسداله اعلم آغاز می گردد. از جانب دولت معیارهای جدیدی برای انجمن های ایالتی و ولایتی ارائه می شود. موارد سه گانه طرح چنین بود:

- ۱- دادن حق رای به زنان.
 - ۲- گذاشتن «کتاب آسمانی» به جای قرآن در قسم خوردن.
 - ۳- برداشتن قید اسلام از انتخاب شوندها و انتخاب کنندگان.
- در مقابل با این چنین طرحی است که کل روحانیت بحرکت در می آید. جلسات مشترک «چاره جوئی» بین خمینی، شریعتمداری و گلپایگانی گذاشته می شود. مراجع و روحانیت تهران و نجف نیز در این حرکت شرکت دارند. سیل تلگرافها از قم و نجف به طرف دربار و اعلم سرازیر می شود. روحانیت ضمن این تلگراف ها بویژه انزجار خود را نسبت به دادن حق رای به زنان ابراز می کند. مساجد بزرگ و مهم قم و تهران هیجان ویژه ای به خود می گیرد. چنین شرایطی برای خمینی یک فرصت استثنائی است، از یک طرف او در بین روحانیت حرکت می کند و از طرف دیگر هیجان و تأیید جمعیتی را دارد که با تجمع خود در مساجد و منازل مراجع تقلید، آنها را به مقابل با دولت تشویق می کنند. در این مقطع از حرکت، خمینی موضع کاملاً مشترکی با سایر مراجع اتخاذ می کند. مضمون تلگراف های خمینی به شاه و اعلم به هیچوجه «رسم» رادیکالتر از مثلاً اعلامیه های شریعتمداری و گلپایگانی نیست و

زیرنویس:

(۲۱): خمینی حتی با مدارس نوین مخالف بود! مراجعه کنید به ولایت فقیه ص ۱۹
(۲۲): پیام ها و... خمینی، ۸ صفر ۱۳۹۳، ص ۱۷۵

حتی گاهی تلگراف های شریعتمداری تندتر است! مضمون واحد و مواضع مشترک روحانیت و از جمله خمینی، دعوت شاه و دولت به رعایت موازین اسلامی است و نه چیزی بیشتر.

به هر حال نتیجه مبارزه مشترک روحانیت بر سر تصویب نامه های انجمن های ایالتی و ولایتی با این مصاحبه از طرف اعلم به طور موفقیت آمیز پایان می یابد:

«هیئت دولت تصویب نمود که مقررات تصویب نامه شانزدهم مهر ماه ۱۳۴۱ مربوط به انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.» (۲۳)

خمینی حاصل این موفقیت را برای خود و دیگران چنین جمع بندی می کند: «اشخاصی با چشم های گریان آمدند، گفتند شما دستور بدهید همان حیات روحی را تامین بدهد تا ببینید چه می شود؟ گفتیم ما اهل این حرف ها نیستیم، اگر یک کلمه صادر شده بود انفجار ظاهر می شد. این آتش را کی خاموش کرد؟ چرا نمی خواهند باور کنند؟ چرا این پشتوانه را با هر نحوی می خواهند بشکنند؟» (۲۴)

جنبش ۵۴ روزه (از شروع طرح تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی تا لغو آن ۵۴ روز طول کشید) برای خمینی دستاوردها و درس های مهمی در بردارد.

جنبش ۵۴ روزه قدرت بسیج روحانیت و اثر بخشی آن را به خمینی و دیگران نشان می دهد. در گیرودار این مبارزه، خمینی هنوز شهادت استفاده موثر و قطعی از این قدرت بسیج را ندارد و به مرز مبارزه قطعی با رژیم شاه نرسیده است. روش خمینی در مقابل رژیم شاه هنوز تدافعی و محافظه کارانه است. خمینی هنوز در این تاریخ به سازش و کنار آمدن با رژیم شاه امیدوار است و به همین لحاظ ترجیح می دهد که قدرت متشکل روحانیت و پایگاه توده ای وی را پشتوانه مذاکره و مماشات کند تا رژیم را از تضعیف موقعیت روحانیت بر حذر دارد، تا شاه و دولت را «نصیحت» کند که این پشتوانه را حفظ کنند، منتها حرکت در بین یک روحانیت یکپارچه و پر قدرت و جمعیت حاضر در صحنه به «نصایح» خمینی خصلت «تهدیدآمیز» می دهند. مضمون این تهدیدها سازشکارانه هستند!

در جریان جنبش ۵۴ روزه، خمینی طی یک رشته سخنرانی، تلگراف و... شهرت خود را از محدوده مدارس و مقلدین به عرصه ملی می کشاند و همزمان موقعیت خود را در بین مراجع بزرگ تحکیم می بخشد. حداقل در بین مساویها، حق مساوی به دست می آورد.

هنوز مبارزه بر سر انجمن های ایالتی و ولایتی بین روحانیت و رژیم و تعهدات متقابل سرد نشده (در محتوا) که موج بزرگتری شروع می شود: انقلاب سفید!

مراکز روحانیت بار دیگر به جنب و جوش می افتد، اما با یک تفاوت بزرگ. اگر در جریان تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی روحانیت با دولت اعلم روبرو بود، این بار مقابله با انقلاب سفید، به مثابه رویارویی با «انقلاب شاه» است. اگر در مرحله قبلی روحانیت (از جمله) از دولت به شاه شکایت می کند و از وی می خواهد که برای حفظ «مصالح عالییه اسلام» مداخله کند، این بار مستقیماً با خود وی روبرو است.

بین مراجع و نماینده دولت (بهبودی) مذاکرات متعددی صورت می گیرد، بدون نتایج رضایت بخش. باید برای مبارزه آماده شد، روحانیت به شدت نگران است:

«علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده اند و به نظر می رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می خواهند به دست جمعی مردم ساده دل اغفال شده اجرا کنند.» (۲۵)

سیل تلگراف ها دوباره شروع می شود. حرکت روحانیت همچنان مشترک و یکپارچه است، مراجع قم، تهران، جامعه روحانیت تهران و دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران به صحنه مقابله با رژیم و دفاع از «اسلام» کشیده می شوند. اما این بار رژیم تصمیم به مقاومت گرفته است. در سوم بهمن ۴۱ نیروهای نظامی و شبه نظامی رژیم به حوزه علمیه قم حمله می کنند. چهارم بهمن؟ شاه خود مستقیماً وارد کارزار مبارزه با روحانیت می شود. شاه در قم سخنرانی تندی علیه روحانیت می کند. (۲۶)

(۲۳): کیهان، اطلاعات

(۲۴): زیارتی، نهضت امام خمینی، جلد اول، ۱۱ آذر ۱۳۴۱، ص ۱۹۸

(۲۵): از بیانیه اول خمینی راجع به انقلاب سفید

(۲۶): متن سخنرانی: همیشه یک عده نفهم و قشری که مغز آنها تکان نخورده همیشه سنگ در راه ما می انداختند زیرا مغز آنها تکان نخورده و قابل تکان خوردن نبوده ارتجاع سیاه اصلاً نمی فهمد و از هزار سال پیش تا کنون تکان نخورده. او فکر می کند که زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و بیکاری و یا بیطالت و یا از این قبیل بدست آورد و غذائی بخورد و سر به بالین بگذارد. ولی مفت خوری دیگر از بین رفته است. در لوايح ششگانه برای همه فکر مناسبی شده مقرراتی که امروز وضع کردیم از مقررات سایر ملل اگر جلوتر نباشد عقب نیست اما چه کسانی با این مسائل مخالفت می کنند؟ ارتجاع سیاه، کسان نفهمی که درک ندارند و بد نیت

بقیه زیرنویس در صفحه ۱۱

اکنون دیگر روحانیت وارد مبارزه ای می شود که به وی تحمیل شده است. خمینی، شریعتمداری و بهبهانی عید ۴۲ را تحریم و اعلام سوگواری می کنند! در منازل آیات عظام و مساجد مجالس سوگواری و سخنرانی ترتیب داده می شود. در بین آنها خرابکاران رژیم برای برهم زدن مجالس از قبل عده ای از افراد گارد را در لباس شخصی به میان جمعیت می فرستد تا با نقشه قبلی مجالس سوگواری را در هم بریزند، تا با پنجه بوکس و باطوم از «انقلاب» دفاع کنند.

افراد گارد و شهربانی و ارتش با زور چماق و اسلحه طلبه ها را وادار می کردند که جاوید شاه بگویند: «شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید که آن روز که آن فرماندم غلط آن فرماندم مفتضح انجام گرفت، آن فرماندمی که بر خلاف مصالح ملت ایران با زور سرنیزه اجرا شد، در کوچه ها و خیابانهای قم، در مرکز روحانیت در جوار فاطمه معصومه مشتی اراذل و اوباش را راه انداختند، در اتومبیل ها نشاندند گفتند مفت خوری تمام شد! پلوخوری تمام شد! آیا این طلاب علوم دینی که لباب عمرشان را، مواقع نشاط شان را در این حجرات می گذرانند و ماهی ۴۰ الی صد تومان بیشتر ندارند مفت خورند؟! ولی آنهایی که یک قلم درآمدشان هزاران میلیون تومان است مفت خور نیستند؟ (۲۷)

آنچه در بین مواد انقلاب سفید بیش از همه خشم خمینی را بر می انگیزد، همچون مواد لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی «مسئله زنان» است: «کرارا در نطق های مبتذلشان به تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات سیاسی و اجتماعی کرده اند که لازمه اش تغییر احکامی از قرآن مجید است... دخترها را به سپاه دانش دعوت و یا تشویق می کنند.»

و: « شما ببینید بیست و چند سال از این کشف حجاب مفتضح گذشته است، حساب کنید چه کرده اید؟ زنها را وادار کردید در ادارات ببینید در هر اداره ای که وارد شدند فلج شد. فعلا محدود است علما می گویند توسعه ندهید به استانها نفرستید. زن اگر وارد دستگاهی شد اوضاع را بهم می زند، می خواهید استقلالشان را زنها تامین کنند؟ » و «کسانی که شما از آنها تقلید می کنید دارند به آسمانها می پرند، شما به زنها ور می روید؟» (۲۸)

اعتراض به حقوق مساوی زنان خاص خمینی نیست و مضمون مشترک مخالفت روحانیت را با انقلاب سفید در بر می گیرد. روحانیت با تکیه بر همین جنبه انقلاب سفید به بسیج مردم دست می زند. خمینی در این مبارزه، در کنار مطالبات مذهبی و اعتراض به از دست رفتن دیانت، یک رشته مطالبات سیاسی نظیر اشاره به وابستگی رژیم به قدرت های خارجی، فشار بر روی مردم و... را مطرح می کند. اما نه وابستگی رژیم چیز تازه ای بود که خمینی را برانگیزاند و نه دیکتاتوری رژیم علیه توده ها.

زیرنویس:

بقیه از صفحه ۱۰

هستند مخربین سرخ تصمیمشان روشن است و اتفاقا کینه من نسبت به آنها کمتر است. او علنا می گوید که من می خواهم مملکت را تحویل خارجی بدهم دروغ و تزویر در کارش نیست. ولی کسانی که غیر از این می کنند یعنی به دروغ دم از وطن پرستی می زنند ولی در عمل به این مملکت پشت پا می زنند منظور من از ارتجاع سیاه آنها هستند. در این ۲۲ سال سلطنت من آنها چه کرده اند؟ در واقعه ی آذربایجان کجا بودند؟ من می دانم کجا بودند. رفتند با پیشه وری ائتلاف کردند و به این مملکت خیانت کردند. همین ها بودند که چند روز پیش در تهران جمعیت کوچک و مضحکی از یک مشت بازاری احمق ریشو در بازار راه انداختند که سر و صدا بکنند همین ها بودند که رفتند با پیشه وری ائتلاف کردند و با او شراب خوردند. امروز این آقایان ادعای وطن پرستی دارند. اینها نمی خواهند مملکت آباد شود اینها به منافع خودشان فکر می کنند اینها نشستند و جمع شدند و بیانیه صادر کردند سرمشق این عده بدبختها حکومت مصر است حکومت مصر که همه اعمالش برخلاف ماست. اینها که ایده آلشان حکومت مصر است می گویند ما ارتش نمی خواهیم ولی همین حکومت مصر متجاوز از هزار میلیون دلار اسلحه خریده آنوقت باید بقول این آقا که ایده آلش حکومت مصر است ارتش را منحل کنیم ما پانزده میلیون دهقان را صاحب زمین کردیم ولی لیدر آقایان عبدالناصر حداقل پانزده هزار زندانی سیاسی دارد و نه مجلسی و نه انتخاباتی آنوقت این عبدالناصر مصری ایده آل این آقایان است و ما اینجا آزاد نیستیم و آنها آزادند خوب ملاحظه کنید که منطق آقایان از چه قرار است اینها البته مخالفین اصلاحات هستند برای اینکه دیگر آنها نمی توانند کسی را اغوا کنند و آنوقت دیگر آنها چگونه می توانند کسی را تشویق به ضدیت با دولت کنند؟ اینها صد برابر خائن تر از حزب توده هستند. (کیهان - اطلاعات، ۴ بهمن ۱۳۴۱)

(۲۷): پیام ها و...، سخنرانی در مدرسه فیضیه، ۲۷-۶-۴۲، ص ۴۳

(۲۸): همانجا، ۱۲-۹-۴۱، ص ۱۴

با بی اعتنائی رژیم به اعتراضات روحانیت و حتی مقابله خشن با آنها، چگونگی تداوم مبارزه روحانیت به صورت یک سؤال بغرنج مطرح می شود. خمینی یک گام بزرگ به پیش می گذارد: مقابله مستقیم با شاه!

خمینی در جریان مبارزه بر سر لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، مبارزه و مقابله با انقلاب سفید فرصت می یابد تا نه «رسم» بلکه واقعا خود را در بین مشتاقان چنین مبارزه ای «تندتر» و آشتی ناپذیرتر» از سایر مراجع نشان دهد.

عاشورای ۴۲ فرصت مناسبی است تا خمینی موضع خود را نسبت به شاه رسمیت ببخشد و تداوم مبارزه روحانیت را تأمین کند: «ای آقای شاه! و ای جناب شاه! بدبخت بیچاره! من به شما نصیحت می کنم! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم دست از این اعمال و رویه بردار. من میل ندارم اگر روزی ارباب ها بخواهند بروند مردم شکرگزاری کنند. من نمی خواهم تو مثل پدرت باشی! (۲۹) ... بگویم کافری تا از مملکت بیرونت کنند و به تکلیف برسند؟ (۳۰)

در پی همین سخنرانی تند است که خمینی شب هنگام دستگیر و به زندان افکنده می شود. در اعتراض به همین دستگیری است که حادثه ۱۵ خرداد در قم، تهران و سایر نقاط به وجود می آید. رژیم خونخوار در تهران، قم و به ویژه در راه ورامین - تهران بی محابا بر روی جمعیت تظاهر کننده که شعار «یا مرگ یا خمینی» می دانند شلیک می کند. نتیجه صدها کشته و «یک جوی خون بین روحانیت و رژیم». این جوی خون مبارزه روحانیت را به مرحله کیفیتا جدیدی می کشاند. خمینی اکنون صاحب این «جوی خون» است.

اگر خمینی تا قبل از این جوی خون به عنوان بخشی از روحانیت در مقابل تعرض به اسلام و روحانیت از جانب رژیم، دفاع و مبارزه می کرد، اکنون در شرایط جدید خود را به موضوع مبارزه روحانیت تبدیل می کند. او و مطالبه آزادیش به صحنه اول مبارزه کشیده می شود. در شرایط جدید سیل اعلامیه ها و تلگراف ها با جهت گیری در دفاع از خمینی در بین مردم منعکس می گردد. اکنون او سمبل مقاومت روحانیت است. شریعتمداری به تهران می آید تا تلاش متمرکزی را برای آزادی خمینی سازمان دهد. شهرت خمینی از مرزها عبور و خصلت بین المللی می یابد. (۳۱) و هنگامیکه خمینی پس از ده ماه از زندان و تبعید بر می گردد دیگر رهبر بلامنازع روحانیت است. رژیم طی مدتی که وی در زندان بود، شایع کرده بود که با خمینی به تفاهم رسیده است. خمینی در اولین سخنرانی به این شایعه چنین پاسخ می دهد: «خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد و... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح بدست بگیرم» (۳۲)

اما هنوز این حرف آخر نیست. خمینی حاضر است از جوی خون عبور کند و دست آشتی به سوی رژیم دراز کند: «خاضع به احکام اسلام شوید ما شما را پشتیبانی می کنیم» (۳۳) اما رژیم شاه بنا به خصلت و وظایفی که در مقابل خود گذاشته نمی تواند «خاضع با احکام مورد نظر خمینی» شود و بنابر این درگیری بین روحانیت و رژیم اجتناب ناپذیر می شود. مواد انقلاب سفید منافع روحانیت را مورد تهدید قرار می دهد و از طرف دیگر عقب نشینی برای شاه به عنوان یک دیکتاتور غرب گرا ممکن نیست.

ماجرای کاپیتولاسیون که در مجلس به طور پنهانی به تصویب رسیده است فصل دیگری از مبارزه و درگیری بین روحانیت و رژیم را می گشاید. خمینی به عرصه درگیری تازه تری کشانده می شود، منتهی با این تفاوت که این بار پشتوانه زندان و تبعید و سابقه مبارزاتی اش وجهه خاصی برای وی آفریده است. خمینی در راس مبارزه علیه کاپیتولاسیون و با بدست گرفتن ابتکار عمل، خطاب به سایر مراجع می گوید که: «آن آقایانی که می گویند باید خفه شد اینجا هم باید خفه شد؟» (۳۴)

و خمینی برای اولین بار می گوید که: «تمام گرفتاریهای ما از آمریکاست، اسرائیل هم از آمریکاست» (۳۵)

زیرنویس:

(۲۹ و ۳۰)، زیارتی، نهضت امام خمینی، ۱۴ خرداد ۴۲، ص ۴۵۸ تا ۴۶۰
(۳۱): حتی مقامات روحانیت سنی به آنچه بر روحانیت شیعه می گذد اعتراض می کنند. مثلا شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الازهر طی تلگراف چنین می گوید: حضرات اساتید دانشمند و برگوار حوزه علمیه قم- حمله تجاوزکارانه بر ضد پیشوایان مذهبی در کشور شما موجبات تأثر من و سایرین را فراهم ساخته است. با اظهار انزجار و تقبیح حوادثی که اتفاق افتاده است به شما ملت ایران و طلاب و محصلین اطمینان می دهم که با شما همکاری خواهیم کرد، حمله بر ضد شما حمله به مقدساتی است که ما به آن ایمان داریم و در راه ترویج آن می کوشیم. (دوانی علی، نهضت روحانیون ایران، جلد چهارم، ص ۱۲۱)
(۳۲ و ۳۳): نهضت امام خمینی، ۲۱ فروردین ۱۳۴۳، ص ۶۵۸
(۳۴ و ۳۵): زیارتی، نهضت امام...، ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۸۴، ص ۷۲۳ تا ۷۲۴

سخنانی از این قبیل عملاً برای رژیم غیرقابل تحمل است. بدین گونه است که خمینی یکبار دیگر شبانه دستگیر می شود، تبعید به ترکیه و پس از مدتی به عراق. خمینی می رود اما نه به سادگی. از نقطه شروع مبارزه مشترک بر سر تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی، تا تبعید خمینی، چیزهای بسیاری دگرگون گشته است.

روحانیت بعد از سالها خمودگی و سازش به عرصه مبارزه سیاسی کشیده می شود و همین مبارزه است که موقعیت و نقش روحانیت را دگرگون می سازد. عامل جدیدی در قدرت و نفوذ روحانیت و مراجع به میان می آید که به شدت مهر مبارزه سیاسی بر آن حک شده است. با تکیه بر چنین عاملی است که خمینی یک سر و گردن بالاتر از سایر مراجع قرار می گیرد. در جریان مبارزه، خمینی موفق می شود تا با شیوه کج دار و مریز روحانیت در مقابل رژیم تصفیه حساب کند و امتیازاتی را نصیب خود سازد. این امتیازات، بویژه هنگامی اهمیت می یابد که در این مقطع روحانیت از داشتن یک مرجع مقتدر محروم است: «بعد از فوت آیت الله بروجردی رحمه الله علیه در فروردین ۱۳۴۰ اکثریت ملت ایران که شیعه عامل و مقلد اعلم هستند و هم چنین مردم زیادی در کشورهای اسلامی دیگر یک مرتبه مواجه با خلاء ای در نظام اجتماعی دینی خود گردیده با اندوه آلوده به نگرانی از یکدیگر می پرسیدند بعد از این از کی تقلید کنیم.» (۳۶)

آیت الله بروجردی مرجع مقتدر در زمان حیات خود، خمینی و سایرین را در سایه قدرت خود فرو برده بود. بروجردی با خاندان پهلوی روابط حسنه ای داشت (۳۷) و به ویژه رژیم شاه کوشش می کرد از قدرت این مرجع بزرگ و با گرفتن تائید از وی مقاصد خود را پیش برد. خمینی نمی توانست بدون توجه به این اقتدار نیرومند، مستقلاً حرکت کند، چونکه مسئله مرجعیت مطرح می شد. با مرگ بروجردی (۱۳۴۰ و قبل از جریان انجمن های ایالتی و ولایتی) این سایه از سر خمینی کم می شود! خمینی امکان «تندتر رفتن» در بین روحانیت را بدون هراس از اتوریته مرجعیت، به دست می آورد و بویژه و مهم تر از همه برای پر کردن خلا مرجعیت خیز بر می دارد. و خمینی به هنگام ترک اجباری ایران عملاً چنین خلاء ای را پر کرده است. این اقتدار نوین، چیز نیست که خمینی هم همراه خود به تبعید می برد و هم در ایران بجای می گذارد.

خمینی و تبعید

خمینی در دوره تبعید بارها مردم را دعوت به مبارزه علیه حکومت شاه کرد. اما بی حاصل. فراز و نشیب های مبارزات مردم علیه رژیم شاه از ۱۵ خرداد ۴۲ تا شروع انقلاب روندهای هستند که با «نهضت بیست ساله» خمینی متفاوت هستند. فعالیت خمینی در نجف به دید و بازدیدهای کم اهمیت و پراکنده محدود می شود. من در آینده مطالبی در مورد دوره تبعید خمینی خواهم نوشت. یکی از «محصولات» دوره تبعید درسنامه های وی در باره «ولایت فقیه» است. نویسنده واقعی کتاب به گفته جلال دوانی جلال الدین فارسی است (نهضت روحانیون ایران- جلد ۵، ص ۲۶۵- جلال دوانی) بنابراین این که تا چه حد این نظریات متعلق به خمینی است باید با احتیاط به آن نزدیک شد. به نظر من جلال الدین فارسی در تهیه این کتاب از دو اثر دولت و انقلاب و چه باید کرد لنین تقلید کرده است! جالب توجه است که هنگامی که من در مقاله ای (مقاله در شماره ۱۳ میهن سال ۱۹۹۵ چاپ شده است) این نقل قول از جلال دوانی را آوردم، جلد ۵ اثر وی در ایران جمع آوری شد! من در تحلیل ولایت فقیه کتاب را مرجع قرار می دهم.

زیرنویس:

- (۳۶): بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، دبیر خانه انجمنهای اسلامی ایران، تاریخ انتشار ۱۳۴۱، مقدمه ص ۲
(۳۷): بخشی از این روابط حسنه در کتاب «زندگی آیت الله بروجردی» به قلم داماد وی منعکس است.

ولایت فقیه: تئوری حکومتی خمینی

اگر خمینی اکنون به عنوان بنیان گذار جمهوری اسلامی شناخته شده است، پایه نظری و خطوط عمومی این نظام، سالها قبل در اثر «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی» به روشنی منعکس شده بود. در این اثر، خمینی به مثابه هر بنیان گذار دیگر تحلیلی از سوابق تاریخی موضوع مورد بحث خود (اسلام) تشریح وضعیت کنونی آن و سر آخر دکترین ویژه برای تغییر بنیادی وضعیت موجود ارائه می دهد.

اگر خمینی تا قبل از تبعید موقعیت اسلام را در خطر جدی می دید و به قصد مدافعه و بقای آن به میدان مبارزه وارد شده بود، در دوران تبعید چنین برداشتی را بنیادا تغییر می دهد و فقدان آن را (اسلام را) برای یکدوره طولانی اعلام می کند! این دوره بلافاصله از صدر اسلام شروع و تا زمان ما گسترش می یابد. در چنین دوره ای است که «خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام نخست به وسیله یهودی ها، و در سیصد سال اخیر به وسیله استعمارگران خاصیت انقلابی آن گرفته شده است». (۳۸) در تحریف «خاصیت انقلابی اسلام» یهودیان و استعمارگران تنها نیستند، بلکه «حوزه های علمیه» هم در این رابطه مقصر هستند: «تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه بوجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیه عرضه می شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند.» (۳۹)

خصلت حیات بخش و انقلابی اسلام همان روایت شیوعی از اسلام است که جاه طلبان و دنیاپرستان مانع تداوم تاریخی آن شده اند: «مسلمین از ابتدا گرفتاری هایی داشته اند، از همان ابتدا دچار مصائبی شده اند که هوای نفسانی عده ای بوجود آورده است. گرفتاری هایی که امروز داریم نتیجه هواهای نفسانی عده ای است که بعد از رحلت رسول اکرم نگذاشتند حکومت حق تشکیل شود. اگر آن جاه طلبان و دنیاپرستان و افرادی که تابع هوای نفس بودند متنوع این نمی شدند که حکومت حضرت امیر تشکیل شود، اگر گذاشته بودند حاکمی که خدای تعالی و رسول او تعیین فرموده به حکومت برسد و تشکیلات حکومت اسلامی مستقر بماند نه فقط مسلمین از آزادی و عدالت و همه حقوق مادی و معنوی بهره مند می شدند بلکه همه مردم دنیا می فهمیدند که اسلام چیست و معنی حکومت اسلامی و آثار و نتایج آن چیست» (۴۰)

در مقابل وضعیت اسف بار اسلام و مسلمین چه باید کرد؟ پاسخ خمینی احیا مجدد موازین اسلامی است که به قول او دچار «فترت طولانی» شده است. برای احیای اسلام واقعی، حیات بخش و انقلابی لازم می آید که وضعیت کنونی اسلام مورد نقد قرار بگیرد. برای خمینی نشان دادن اینکه رژیم شاه و دولتهای عربی مسلمانان واقعی نیستند کار دشواری نیست. پس بنابراین آیا باید به انتظار روزی نشست تا کفر تمام جهان را بگیرد و مهدی موعود ظهور کند؟

«از غیبت صغری تا کنون که هزار سال می گذرد ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و نشر آن بیست و سه سال زحمت کشید فقط برای مدت محدود بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرد؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شده است» (۴۱)

زیرنویس:

(۳۸): ولایت فقیه، ص ۶ تا ۸

(۳۹): از سخنرانی خمینی درباره جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، همین مفهوم در کتاب ولایت فقیه آورده

شده است، نگاه کنید به ص ۳۹

(۴۰): ولایت فقیه، ص ۳۱ و ۳۰

(۴۱): ولایت فقیه، ص ۳۱-۳۹

بنابراین خمینی وضعیت کنونی را «هرج و مرج» می داند و قویا خواستار پایان دادن به آن و «اجرای احکام» می شود. اجرای تام و تمام احکام اسلام، مفهوم و برداشت جدیدی است که خمینی به هنگام اقامت خود در ایران و در جریان مبارزه با رژیم شاه اظهار نکرده بود. در پیش برد چنین نظری، خمینی قبل از همه، با مانع سایر مراجع بزرگ و بخش بزرگی از روحانیت روبرو است و بنابراین اقناع و حتی مبارزه «ایدئولوژیک» با آنها لازم می آید. به این لحاظ است که مضمون اصلی تئوری ولایت فقیه در جهت اقناع و مبارزه با روحانیت سمتگیری کرده است.

ما در همه جا خواهیم دید که شیوه استدلال خمینی از عام به خاص و مصادره به مطلوب است. همچنان که در جریان مبارزه روحانیت از ۴۱ تا ۴۳ دیدیم، خمینی در عمل از نقاط مورد توافق همه مراجع و همگام با آنها حرکت را شروع کرد ولیکن در نقطه ای که مبارزه دشوارتر شد، دیگران را پشت سر گذاشت. خمینی در نظر نیز همین متد را دنبال می کند. شیوه او حرکت از مواضعی است که مورد قبول روحانیت است (و باید باشد) تنها در ادامه و در واقع بعد از تثبیت مقدمات است که خمینی نظریات ویژه خود را مطرح می کند. از این جهت خمینی استاد به دام انداختن رقبای خود است. خمینی برای اثبات «ضرورت اجرای احکام» از نقطه وحدت روحانیت حرکت می کند و تنها در ادامه و گسترش آن است که مخالفین خود را در نقاط افتراق منزوی می کند:

«بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست. پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد.» (۴۲)

اما سؤال اساسی این است که چگونه می توان احکام اسلامی را جاری کرد. اجرای این احکام در شرایط کاملاً جدید نسبت به صدر اسلام، با تحولات عظیم صنعتی-اجتماعی، با دگرگونی بنیادی مناسبات انسانها و شیوه زندگی، و مهمتر از همه با سد قدرت سیاسی روبرو می شود. تا انجائی که تداوم احکام اسلامی در بین «امت مسلمان» داوطلبانه پذیرفته و اجرا می شود مشکلی به میان نمی آید، اما از یک طرف حیطه عمل احکام اسلامی در بین داوطلبین بسیار محدود است و از طرف دیگر آنها در جزیره جدا از جامعه نبوده و با هزاران رشته به اجتماع خود پیوند می یابند. بنابراین چگونه می توان بدون یک اتوریته رسمی و پذیرفته شده مثلاً به رجم (سنگسار) و قطع دست و پا پرداخت؟ پاسخ خمینی چنین است: «با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تاسیس یک دستگاه عظیم و پهناور در اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.» (۴۳)

اما چگونه می توان چنین «دستگاه عظیم و پهناوری» را تشکیل داد؟ با التماس به دولتهای موجود؟ با سازش و رفورم؟ خمینی سالهای طولانی «ظل السلطانها» را به اجرای احکام شرع دعوت کرده بود و سر آخر به وسیله یکی از آنها تبعید شده بود. با مایوس شدن از چنین دولت هایی است که خمینی در پی گیری نظریات خود برای اجرای احکام شرع به چنین نتیجه ای می رسد: «ما چاره نداریم جز این که دستگاههای فاسد و فاسد کننده را از بین ببریم و هیئت حاکمه خائن و فاسد و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام و انقلاب سیاسی اسلام را به پیروزی برسانند.» (۴۴)

خمینی با تر خود (انقلاب اسلامی در همه ممالک اسلامی) از روحانیت می خواهد که به جای تفسیر احادیث و سازش با وضع موجود، جهان را تغییر داده و خود راسا حکومت را بدست بگیرند. خمینی فرسنگ ها از مقدمات مورد توافق روحانیت دور شده است. این جدائی باز هم بیشتر خواهد شد که اگر خمینی شیوه اداره چنین حکومتی را بر اساس «ولایت فقیه» معرفی کند. خمینی بخوبی از مخالفت سایر مراجع و بخش بزرگی از روحانیت با تئوری خود آگاه است و به همین لحاظ در مقدمه ولایت فقیه «اوضاع اجتماعی مسلمانان» و «حوزه های علمیه» را عامل بی توجهی به «ولایت فقیه» معرفی می کند:

زیرنویس:

(۴۲): همانجا، ص ۳۹

(۴۳): همانجا، ص ۴۷، ۴۶ و ۴۸؛ ولایت فقیه ص ۵۸ تا ۶۳

(۴۴): ولایت فقیه، ص ۴۴

«ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد... اینکه امروز به «ولایت فقیه» چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً می باشد.» (۴۵)

به نظر او اگر برای اجرای احکام الهی «فرد لایقی» بپا خاست که دارای «علم به قانون و عدالت» (۴۶) باشد، که «عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است» (۴۷) و «تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.» (۴۸)

و چه کسی لایق تر از خمینی؟! در واقع خمینی با استدلال پیرامون ولایت فقیه نقش خود را تثبیت می کند و شخص مورد نظر او خمینی است!

ما در اینجا و در پرداختن به ولایت فقیه وارد مطالبی از این قبیل نخواهیم شد که خمینی در استنتاج اصالت ولایت فقیه بر پایه احادیث و قرآن تا چه حد حق دارد. این دعوائی است بین ملاها! همین قدر بگوئیم که خمینی در اثبات ولایت فقیه به اصطلاح معروف به «روغن سوزی» می افتد و به احادیث دست چهارم و پنجم «فیل و قال» چنگ می اندازد.

در مراجعه به قرآن فقط یک جمله مبهم در اثبات ولایت فقیه ارائه می دهد که: «یا ایها الذین آمنوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (یعنی ای مومنین اطاعت کنید از خداوند و از فرستاده او و امرائی که از بین شماها هستند)، خمینی از این جمله مبهم نتیجه می گیرد که «اولی الامر» همان «فقهای عادل» هستند. (۴۹)

از بازیهای روزگار است که سالها بعد خمینی تئوری خود را با پراتیک انطباق داد و به مقام ولی فقیه نائل آمد و با پایه گذاری نظام مبتنی بر ولایت فقیه آنچنان «مدارک زنده» پیرامون کارکرد این نظام به دست داد که ما را از هرگونه مراجعه به «اسناد کهن» بی نیاز می کند. ما در بخش های مختلف اجتماعی و سیاسی عملکرد جنایتکارانه این «فقیه عادل» را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ولایت فقیه قبل از هر چیز از این جهت بی پایه است که می خواهد اراده فردی یک روحانی قشری و مرتجع را بر اراده و زندگی کل یک جامعه متحول مسلط کند، و این که محصولات ناقص و عجیب الخلقه حجره های تنگ و تاریک را بر گستره تحولات متنوع و پر مضمون انسان قرن بیستم تحمیل کند. نظریه ولایت فقیه محصول دوران تبعید خمینی است و نه قبل از آن. خمینی هنگامی که اعتقاد خود را به ولایت فقیه اعلام کرد بیش از ۷۰ سال داشت و طبعاً می بایست به نظریات خود شکل داده باشد، مخصوصاً اگر این نظر مربوط باشد به ولایت فقیه که از نظر وی احتیاج به «برهان» ندارد و از اصول بدیهه است.

چگونه شد که خمینی یکباره به نظریه اصالت فقیه پی برد؟

خمینی حتی بعد از ۱۵ خرداد هم به سرنگونی شاه و سلطنت معتقد نبود و حتی خواهان سازش و همکاری با رژیم بود. چگونه وی تا این تاریخ به ضرورت حکومت اسلامی و ولایت فقیه پی نبرده بود؟ در واقع خمینی بعد از اینکه امکان حفظ قدرت روحانیت در مقابل رژیم شاه وجود ندارد، متقابلاً حکومت اسلامی را به عنوان آلترناتیو حکومت شاه معرفی می کند.

خمینی در مبارزات ۴۱ تا ۴۳ متوجه قدرت روحانیت شده بود. تجارت مبارزه در این دوره و تداوم آن به وسیله مدارس علمیه و گروه های دیگر مانند هیئت های موفقه، گروه محمد بخارائی، حزب ملل اسلامی که با خمینی ارتباط داشتند در تقویت فکر حکومت اسلامی و ولایت فقیه نقش قاطع دارند. این مبارزات برای خمینی درس هایی هستند که وی در «برنامه مبارزاتی» برای تشکیل حکومت اسلامی منعکس می کند. (۵۰) با تبلیغات و تشکیلات همه کار می توان کرد! چرا نباید از این قدرت برای سرنگونی و روی کار آوردن یک حکومت تام و تمام روحانیت بهره جست؟

در واقع حکومت اسلامی و ولایت فقیه انعکاس مبارزات ۴۱ تا ۴۳ است و خمینی نقش خود را از این جنبش تحت عنوان «ولایت فقیه» ارائه می دهد.

زیرنویس:

(۴۵): همانجا، ص ۶

(۴۶، ۴۷ و ۴۸): ولایت فقیه، ص ۵۸ تا ۶۳

(۴۹): همانجا، زیر نویس ص ۲۷-۲۸

(۵۰): ولایت فقیه، ص ۱۷۳

در قضاوت نهائی بر روی ولایت فقیه باید توجه کرد که در آمیختگی نقش سیاسی و مذهبی خمینی در شکل دادن به ولایت فقیه و بعدها جا انداختن آن، آنچنان است که در تاریخ ایران تکرار ناپذیر خواهد بود. اگر سایر مراجع با نقش خمینی بمثابه ولی فقیه مخالفت آشکار نکردند یک جهت اساسی آن اتوریته سیاسی وی بود که رهبری بلامنازع انقلاب پشتوانه آن بود. جالب توجه است که تلاش خمینی برای جایگزینی نقش خود و انتصاب منتظری بعنوان ولی فقیه در زمان خود وی با شکست روبرو شده است.

خمینی و انقلاب

از هنگامی که خمینی تبعید شد، تا زمانی که به ایران بازگشت هر از چند گاهی مردم ایران را به مبارزه در جهت سرنگونی رژیم و ایجاد حکومت اسلامی دعوت کرده بود. اما تنها با جنبش انقلابی که از ۵۶ شروع شد جنبش خمینی از خاک خوردن نجات یافت و خود را در جنبش انقلابی منعکس کرد. خمینی خود با انقلاب غافلگیر شد.

با این که خمینی حرکت انقلابی توده ها را از همان آغاز به نفع انگیزه های اسلامی معرفی کرد، اما در مواردی نشان داد که در مورد چنین انگیزه هایی برای حرکت توده ای در شک و تردید بوده است: «بعضی از این مسائل را در پاریس می شنیدم و منجمله این بود که یک نفری که رفته بود به دهات اطراف ما، دهات کمره، دهات خمین، دهات چاپلق آنجاها رفته بود، به من گفت که من در آن دهات که رفتم، صبح همان وقتی که بحبوحه تظاهرات و اینها بود که می شد در هر دهی آخوند ده جلو می افتد و مردم عقبش تظاهر می کردند و ایشان گفت به من در فلان جا در قلعه و آن قلعه حسن فلک را من رفتم می دانم کجاست، در پهلوی کوهی است که به آن کوه الوند می گویند آن غیر الوند همدان است، مال خمین الوندی است، آنجا یک قلعه ای است مثلاً به اندازه چند مقابل این عمارت ها، دو بیست خانوار شاید داشته باشد، گفت حتی آنجا، گفت من آنجا که رفتم، دیدم مطالبی که در آن قلعه مردم می گویند همانی است که در تهران می گوئید. من در آنجا در ذهنم آمد که مساله بشری نیست، مساله مساله الهی است.» (۵۱)

در واقع خمینی با حرکت توده های میلیونی است که مطمئن می شود مسئله الهی است! این حرکت توده ای است که وجود معجزه و قدرت الهی را ثابت می کند و نه عکس آن، ولی همین توده ها در نظر خمینی تا آنجا به حساب می آیند که عامل ساده ی اجرای «معجزات الهی» هستند و اراده و عمل آن ها هیچگونه نقش و ارزشی ندارد: «معجزه هایی که در این نهضت واقع شد از جانب خدای تبارک و تعالی بود و بشر کوچکتر از آن است که بتواند این معجزه ها را انجام بدهد.» (۵۲)

با چنین برداشتی از روند انقلاب است که خمینی و یارانش، هر روز بیش از پیش به شعارهای انقلاب رنگ و بوی مذهبی می دهند و خود را به پروسه ی خود به خودی انقلاب تحمیل می کنند. اتوریته ی مذهب به عنوان نیروی همه گیر و اتوریته ی مراسم مذهبی برای خمینی و یارانش بهترین امکان را فراهم آورد تا با تکیه بر آن، از یکطرف وسیعترین توده ها را در مقابل رژیم بسیج کنند و از طرف دیگر همین قدرت بسیج توده ای هر روز به تقویت و تکامل هژمونی بلامنازع آنها منجر می شود. اگر قرار باشد انقلاب معجزه ی الهی باشد، طبعاً بیش از همه به روحانیت مربوط می شود که ظاهراً ارتباط نزدیکتری با «عالم غیب» دارند.

اگر خمینی در آغاز انقلاب برای برانگیختن جنبش از عینیت روابطه ظالمانه ی ستم شاهی بهره می گرفت، در ادامه و گسترش آن به طرحهای ذهنی تر و مبهم تری روی می آورد. هر چه انقلاب در عینیت بیشتر گسترش می یابد خمینی توضیح ذهنی تری از آن ارائه می دهد. هنگامی که خمینی موفق می شود در بین راه انقلاب هژمونی بلامنازع خود را اعمال کند، برداشتهای ذهنی و خرافی خود را از انگیزه ها و اهداف انقلاب تبدیل بیک نیروی مادی می کند و انقلاب مجبور می شود این نیروی مادی را به حساب آورد و تحمل کند. انقلاب خمینی را بالا می کشد

زیرنویس:

(۵۱): صحیفه ی نور، جلد ۹، ۱۱-۶-۵۸، ص ۲۱

(۵۲): صحیفه ی نور، جلد ۸، ۳۰-۴-۵۸، ص ۱۸۶

و هنگامی که وی از نردبان انقلاب بالا می رود و بر قله ی آن جای می گیرد صاحب انقلاب می شود و به انقلاب فرمان می دهد. هنگامی که انقلاب در مراحل نهائی و تکامل خود شروع به فرمان دادن کرد دیگر خیلی دیر شده بود.

رهبران! رهبران! ما را مسلح کنید! شعارى که تنها دو پانزده روز قبل از قیام خود جوش داده شد، علیرغم اینکه تا حدی و به میزانی جنبه ی انتقاد به بی عملی و سر در گمی رهبران بود ولی باز هم فرمان از آنها می خواست. این رابطه (فرمانبری) تنها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن بود که دگرگون شد.

قیام در عمل، با بی اعتنائی به رهبران شعله ور شد، ما این بی اعتنائی به عرصه ی نظر ارتقاء نیافت. دیگر خیلی دیر بود تا عمل مستقلانه و خلاقانه ی توده ها به صف بندى جدید تبدیل شود و در سیاست و ایدئولوژى انعکاس یابد. توده های زحمتکش در جریان قیام خود به خودی نشان دادند که در عمل انقلابی و جسورانه از همه طبقات دیگر تواناتر، قاطعتر و شجاعتر هستند، ضمناً آنها نشان دادند که در لحظه ی عمل انقلابی تشکیلات خاص خود را نداشتند. هنوز قیام وظایف خود را تکمیل نکرده بود که با حیرت این پیام خمینی را شنید: «ملت معظم ایران اهالی سلحشور تهران – در این موقع که پیروز نهائی ملت عزیز نزدیک است لازم است به تذکرات زیر بطور تکلیف شرعی الهی و تعهد ملی توجه نمائید متخلف از آن مخالف خداوند تعالی و خائن به کشور و نهضت اسلامی است.

۱- اکنون که دستگاه دیکتاتوری و ستمکاری برچیده شد. باید از هر نحو خراب کاری و چپاول و آتش سوزی و ظلم احتراز شود و بر عموم است که از اینگونه اعمال غیرانسانی به شدت جلوگیری نمایند. آنان که دست به این اعمال وحشیانه می زنند خائن به مملکت و مخالف نهضت اسلامی هستند.

۲- باید ملت تا برقراری نظم از طرف دولت موقت نظارت در حفظ مراکز عمومی از قبیل وزارتخانه ها و دیگر مراکز دولتی و ملی بنماید و اموال ملت را نگذارند هدر برود. ملت عزیز نگذارید بد خواهان منعکس کنند که با بهم خوردن رژیم فاسد هرج و مرج خرابکاری جای آنرا گرفته است.

۳- به فرصت طلبانی که می خواهند با ماسک انقلابی از رژیم منقرض پشتیبانی و نهضت را بد نام نمایند مهلت فعالیت ندهید و ملت مسلمان باید ابتکار را به دست بگیرد.

۴- مامورینی که از طرف جناب آقای نخست وزیر اسلامی ماموریت دارند سربازان انقلابند و باید با آنها همکاری کنید و اگر مخالفین مردم مسلمان خواستند کارشکنی کنند از آنها جلوگیری کنید.

۵- لازمست مردم هر چه زودتر از خیابانها به مساجد و مراکز اجتماع بروند و به فرموده علمای اعلام و خطبای محترم گوش دهند و بر علمای اعلام و خطبای بلاد است که به مساجد و مراکز عمومی تشریف برده و مردم را دعوت به صلاح و سراد کنند و از اعمال خلاف سیر نهضت به شدت جلوگیری نمایند و با بیانی رسا مردم را از هرج و مرج و خرابکاری باز دارند و حکم شارع مقدس را ابلاغ نمایند.

۶- اکنون که قوای انتظامی از قبیل ارتش و ژاندارمری و شهربانی به ملت پیوسته اند بر عموم ملت لازم است که به هیچوجه تعرض به آنان نکنند و آنانرا چون برادر نگهداری کنند و بر علمای اعلام است که مردم را ارشاد کنند که از قوای انتظامی که تحت لوای حکومت اسلامی آمده اند حمایت نمایند.

(۵۳)

و دو روز بعد خمینی «مردم عادی» را برای تحویل اسلحه «مسلحانه» تهدید می کند: «اگر در دست مردم عادی اسلحه می بینید و... حاضر نیستید به مساجد تحویل بدهند اسماء آنها را یادداشت کنید و نشانی منزلشانرا به کمیته بدهید تا آنها تکلیف شرعیشان را معمول دارند. (۵۴)

زیرنویس:

(۵۳): از فرودگاه مهرآباد تا سالروز تاریخی ۱۵ خرداد – تهیه عبدالرسول حجازی، ۲۳ بهمن ۵۷، ص ۴۲

(۵۴): همانجا، ۲۵ بهمن ۵۷ ص ۴۵

خمینی به عنوان حاکم

ما تا کنون در مورد یک «چهره ی خمینی» صحبت کرده ایم. قضاوت توده ها در لحظه ی انقلاب و به قدرت رسیدن این «چهره» چگونه بود؟ واقعیت اینست که توده ها در عمل انقلابی برای سرنگونی رژیم، تصور درستی از حکومتی که قصد پی ریزی آنرا دارند، نداشتند. برنامه ی حکومتی خمینی و یارانش نیز برای توده ها به اندازه ی کافی گنگ و مبهم بود، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی! اگر دو بخش قبل برای توده ها جذاب و اساساً خواست بنیادی آنها بود، قسمت سوم مبهم و سوال انگیز بود. بحث بعد از مرگ شاه! با چنین شعارهای پرووکاتورهایی دو آتشه ی خمینی از بحث کم دامنه ای که در سطح دانشگاهها پیرامون محتوای جمهوری اسلامی شروع شده بود جلوگیری می کردند. اگر چه محتوای جمهوری اسلامی برای توده ها چیزی «سر بسته» و نامفهوم بود، ولی اعتماد به خمینی همواره بر ابهاماتی از این قبیل غلبه می کرد. آنها به طور مبهمی از «جمهوری اسلامی» شیوه ی دمکراتیک «جمهوری» و «عدالت» از بخش «اسلامی» آن را پیش نظر داشتند. آنها در سیمای خمینی یک «پدر مهربان» را می دیدند که قرار است بر زخمهای عمیق آنها مرهم بگذارد. تجربه زندگی به طور قاطع و نهائی نادرستی این تصور را نشان داده است. بنابر این آنچه که برای تحقیق و تئوری باقی می ماند، تأیید این حکم زندگیست.

خمینی در نقش حکومتگر، چهره ای کاملاً متفاوت با دوره ای که با رژیم مبارزه می کرد، به جای می گذارد. به مطالعه ی «چهره ی دوم» خمینی بپردازیم.

این چهره با تعمیق و پیشرفت انقلاب خود را بتدریج نشان می دهد. از نقطه نظر وظایف عملی انقلاب دیدیم که خمینی توده های قیام کننده را به حد «خرابکار» تنزل داد و به سرعت سلاح از کف آنها بر گرفت. بعدها مشخص شد که طی مذاکراتی بین هویزر و بهشتی مساله ی حفظ دستگاه ارتش مورد موافق قرار گرفته بود. بهشتی در دفاع از خود افساء کرد که با هویزر ارتباط داشته ولی «امام» در جریان بوده است.

از نقطه نظر عملی، خمینی مانع تلاشی تام و تمام دستگاه دولتی و ارتش شد و انعکاس آن در سیاست «دولت موقت» بود، به همان ترتیبی که خمینی مانع تداوم قهر انقلابی توده ها شد، در عرصه ی سیاست هم با تحمیل بازرگان که «انقلاب وی را در مراحل تعمیق خود منفرد کرده بود» به حقوق سیاسی انقلاب لطمه زد.

در واقع بازرگان و دولت وی آن حلقه ی مشخصی بودند که خمینی به وسیله ی آن ها، مانع تداوم ابتکار توده های انقلابی گشت. در تدارک چنین «انتصابی» بود که خمینی برای اولین بار خود را «ولی فقیه» نامید و ولایت خود را پشتوانه ی این انتصاب کرد: «من یک توضیح دیگری هم باید بدهم، و آن اینکه من ایشان را (بازرگان) حاکم کرده ام، یک نفر آدمی هستم به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم این را قرار داده ام مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است. قیام علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست. (۵۵)

روزهای شیرین و دلچسب بعد از انقلاب، در بطن رخوت آلود خود یک سوال را زمزمه می کند. انقلاب ما به کدام سمت حرکت خواهد کرد؟ آیا شعارهای تحمیلی پیروان خمینی شاخص و اساس حرکت انقلاب را تعیین خواهند کرد؟ و یا، نان، مسکن، آزادی؟ این چنین است پاسخ خمینی:

«انقلاب در عالم خیلی بوده است. انقلاب در شوروی هم بود. انقلاب در فرانسه هم بود، انقلاب ایران با آنجا چه فرقی دارد؟ و انقلاب ایران برای چه هست؟ و انقلاب شوروی برای چه بود؟ مردم ایران چرا در خیابانها ریختند و فریاد کردند و همه الله اکبر گفتند و فریاد کردند، این چه بود قضیه؟ آیا مردم ایران هم مثل شورشی های شوروی! فریاد می کردند و علف می خواستند! (۵۶)

چند روز قبل از این «تعریف انقلاب» خمینی به روشنی اعلام کرده بود که مسئله ی اساسی برای وی سرنگونی رژیم سلطنتی نبود بلکه نابودی رژیم تنها مقدمه ای برای «اسلام» بوده است. (۵۷)

زیرنویس:

(۵۵): از فرودگاه تا سالروز تاریخی ۱۵ خرداد، ص ۳۴، این سخنرانی قبل از قیام است.

(۵۶): صحیفه ی نور، جلد هفتم، ۱۶-۳-۵۸

(۵۷): همانجا، ۱۱-۲-۵۸

بیان چنین مطالبی پیرامون مضمون و اهداف انقلاب مطلب تازه ای نبود. خمینی در کتاب ولایت فقیه، که تاریخ آن به سالها قبل از انقلاب بر می گردد، به طور روشن در باره نظام مورد نظر خود سخن گفته بود. آنچه که تازگی داشت، اوضاع و احوالی بود که خمینی ولایت خود را مطرح می کرد. این بار خمینی، بمثابه ی رهبر انقلاب و بمثابه نیروئی با توان و امکانات عملی عظیم سخن می گفت و طبعاً نظریاتش به سرعت اهمیت عملی پیدا می کرد. اگر در جریان مبارزه با شاه، در غوغای انقلاب و در انجام وظایفی با مضمون و انگیزه های متفاوت، «اسلام خمینی» محو می شد، اکنون در شرایط جدید «انقلاب» در غوغای «اسلام» محو و پایمال می شود. با طرح «اسلام» بمثابه اهداف و انگیزه های اساسی انقلاب و تداوم منطقی آن به شکل حکومت اسلامی و ولایت فقیه، خمینی خود را در مقابل مشکل عظیمی قرار می دهد. آیا می توان توافق همه ی روحانیون را پیرامون این مساله جلب کرد؟ روحانی سرشناس و محبوبی چون آیت الله طالقانی با نگرانی از «دیکتاتوری نعلین» صحبت کرده بود. قرنهای متمادی روحانیت بمثابه «مصلح جامعه» به حیات خود ادامه داده بود. کشاندن و بالا بردن مصلحین جامعه به حکومتگرانی که مستقیماً قرار است در یک دوران پر آشوب، عنان جامعه را بدست بگیرند، نقش کاملاً جدیدی بود که خمینی به آنها محول می کرد. آیا چنین نقشی، روحانیت را مستقیماً در مقابل «امت» قرار نمی دهد؟ آیا می توان بسادگی و سهولت «همه ی اقشار» را اسلامی کرد؟ (۵۸) آیا می توان یک «ملت بزرگ» را به یک «امت کوچک» تبدیل کرد؟ خمینی خود نیز در پاسخ قاطع و مثبت به سوالاتی از این قبیل تردید داشت. خمینی بارها گفته بود که روحانیت نقش جنبی و هدایتگر در اداره ی امور سیاسی - اجتماعی به عهده خواهد گرفت. ظاهراً انتخابات بازرگان، اگر از طرفی بواسطه ی تناسب قوا و نداشتن استحکام کافی در بین روحانیت طرفدار خمینی بود، از طرف دیگر جنبه ای از تردید خمینی را در پذیرفته شدن حکومت روحانیت منعکس می کرد. سیر وقایع بعد از انقلاب تا کنون نشان می دهد که خمینی تردیدهائی از این قبیل را کنار نهاده و هم چنان و هر روز بیش از پیش به اصرار خود پیرامون گسترش نقش اسلام به «نمایش خارجی آن» (۵۹) در امور اجتماعی و سیاسی ادامه دارد و با اصرار خود، حداقل برای میهن ما یک فاجعه ببار آورده است. ببینیم «اسلام خمینی»، این بار بعنوان «حاکم»، چگونه خود را در برخورد با یک رشته مقولات مهم سیاسی - اجتماعی، «نمایش خارجی» می دهد.

خمینی و کردستان

مطالبات ملی خلق کرد و پاسخ خشن و تبهکارانه خمینی به آنها اولین «نمایش» بربرمنشانه ی اسلام خمینی است. خمینی بارها در مورد بینش اسلام نسبت به مسائل ملی گفته بود که اسلام در بین ملیت های فارس، ترک، کرد و... تفاوت و ارجحیتی قائل نیست. ظاهراً در اسلام تفاوت و ارزش انسانها بطور کلی با میزان «تقوی» مشخص می شود. خمینی در مقابله با خلق کرد نه تنها حقوق ملی آنان را نفی می کند، بلکه به باورهای مذهبی آنان نیز حمله می کند: «شمائی که الان در کردستان دست به بحرایی زده آید و معذالک می گوئید ما سنی هستیم و اهل سنت هستیم، شما اگر اهل سنت هستید به حسب فتوای علمای بزرگ اهل سنت واجب است اطاعت کنید از اولی الامر، اولی الامر امروز دولت ما و ما هستیم، بر شما واجب است به حکم اسلام که تبعیت کنید به حکم قرآن، به حسب رای علمای خودتان، به حسب رای مشایخ خودتان، شما اگر چنانچه مسلم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی کنید؟ چرا به حسب آنطوری که علمای شما استفاده از آیه شریفه ی «اطیعوا لد و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» اطاعت نمی کنید؟ شما در صورت مسلمان هستید، در ظاهر اظهار اسلام می کنید، به حسب واقع مسلم نیستید. (۶۰)

زیرنویس:

(۵۸): صحیفه ی نور، جلد هشتم، ۲۸-۴-۵۸ ص ۱۷۱

(۵۹): صحیفه ی نور، جلد نهم، ۱۰-۶-۵۸ ص ۹

(۶۰): صحیفه ی نور، جلد ۸، ۲۸-۵-۵۸

خمینی برای مقابله با خلق کرد از همه و هرگونه امکانی استفاده و در واقع سوء استفاده می کند. از اشاره به ولایت خود گرفته تا تحریک عمومی و بسیج نیروهای نظامی. خمینی توطئه گرانه از «سر بردن مردم» (۶۱) گروگان گرفتن زنان (۶۲) و همه و هرگونه دروغ پردازی دیگر برای بسیج افکار توده های مردم علیه مقاومت عادلانه ی خلق کرد استفاده می کند.

کمتر مواردی می توان یافت که خمینی به اشتباهات خود اعتراف کرده و از خود انتقاد کرده باشد، نمونه کردستان یکی از این موارد نادر است که خمینی این چنین به اشتباهات خود اعتراف می کند: «و اما اشتباهی که ما کردیم این بود که بطور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد، دولت انقلابی و آرتش انقلابی، هیچیک از اینها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، بطور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را بسزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین را درو کرده بودیم، این زحمتهای پیش نمی آمد. (۶۳)

البته جزو این «نیروهای فاسد» رهبران نقشبندیه جای نداشتند که خمینی در تاریخ ۱۲-۷-۵۸ نمایندگان این طایفه را بحضور پذیرفت. جالب است که رهبران نقشبندیه قبل از انقلاب هم بحضور «شاه» رسیده و اعلام همبستگی با وی کرده بودند. (۶۴)

خمینی و کارگران و دهقانان

خمینی بسیار کم از زحمتکشان، بویژه کارگران، حرف زده است! اگر به سخنرانیها و نوشته های خمینی و سیر آن توجه شود، آنگاه مشخص می شود که خمینی فقط هنگامی زحمتکشان را تأیید می کند که به شکل «توده های بی شکل» بصورت «امت» زیر هژمونی نظریات خمینی و در جهت پیشبرد آن عمل می کنند. مستقل از این مفهوم، توده های زحمتکش، یا کمونیست هستند و یا منافق!

برخورد خمینی با کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش کاملاً «ایدئولوژیک» است. بر طبق این ایدئولوژی، ظاهراً خمینی مخالف «مستکبرین و طاغوتیها» و پشتیبان «مستضعفین» است. جدا از اینکه مفاهیم مذهبی مانند «مستکبرین» در منطق مذهبی خود چه معانی را بیان می کنند، خمینی و یارانش برای بسیج زحمتکشان در جهت اهداف خود، بیشترین استفاده را از مفاهیم مزبور کرده اند. در گرد و غبار تبلیغاتی هرگاه که لازم میآید، «خدا نیز کارگر شده است»! (۶۵) و سند زمین دستانهای پینه بسته ی دهقان! اما خمینی خارج از این اهداف تبلیغاتی و به هنگامی که قرار شده حرفهای واقعی (و نه تبلیغاتی) خود را پیرامون موقعیت زحمتکشان جامعه بیان کند «امید مستضعفین» چنین از آب در آمده است: «اما اگر مملکت اسلامی به اینکه اسلامی است یک طوری بشود که انفجار در کارگراها حاصل بشود، این انفجار دیگر قابل کنترل نیست و این خطرست بر همه ی شماها و بر همه ی ماست و ما را تهدید می کند.

زیرنویس:

(۶۱): صحیفه ی نور، جلد ۸ ص ۲۴۳، ۵۸-۵-۲۷

(۶۲): صحیفه ی نور، جلد ۸، ص ۲۵۲، ۵۸-۵-۲۸

(۶۳): صحیفه ی نور، جلد ۸، ص ۲۵۱، ۵۸-۵-۲۷

(۶۴): سران و شیوخ نقشبندیه از مرتجعینی هستند که از قرن نوزدهم بعنوان جاسوس های انگلستان مشغول خدمت بوده اند. شیخ عثمان نقشبندی و پسرانش خادمین دربار پهلوی بودند. بعد از انقلاب با اوج گیری جنبش خلق کرد مرتجعین نقشبندی به رهبری پسران شیخ عثمان (دکتر ماح، فاتح، اسعد) برای خدمت به سیا گروهی مسلح بنام «رزگاری» (رستگاری!) را سازمان دادند که مستقیماً از سیا پول و اسلحه می گرفت. این گروه بعداً، بوسیله سایر سازمانهای کردستان متلاشی شد.

(۶۵): از «شاهکارهای» خمینی به مناسبت روز کارگر

از این جهت باید صاحبان کارخانه ها توجه به این داشته باشند که با کارگرها نظیر سابق عمل نکنند، با اینها برادر و دوست باشند و تا آن حدودی که آنها می خواهند، کارگرها هم چنین نیست که خیلی بلند پرواز باشند، اینها یک زندگی می خواهند. آقایان کاری بکنند که یک زندگی برای اینها حاصل بشود و جلوگیری بشود از یک انفجاری که قابل کنترل نیست، به شماها که الحمدالله دارا هستید و دارای کارمندان زیاد هستید، یک قدری برای مصلحت خودتان و برای اینکه خدای ناخواسته یک وقت انفجاری نشود که همه چیز به باد رود همه چیز کشور بیاد برود، شماها یک مقداری خودتان با دست خودتان به اینها کمکهای بکنید، یک کارهایی بکنید آنها ببینند که در این وضعی که حالا شده به آنها رسیدگی می کند ما هم موعظه شان می کنیم و رسیدگی می کنیم اما مساله اینست که اینها ببینند که در یک جمهوری اسلامی، این کارگر ببینند که این اشخاصی که در راس هستند و کارفرما آنوقت به آنها می گفتند اینها بنا دارند که با اینها یک جور دیگری رفتار کنند، آنچه که کمونیستها یا اشخاص منحرف تبلیغ می کنند، اینجور نیست...» و «من حالا که عرض می کنم از نظر جهت سیاسی می گویم که جهت سیاسی برای خود کارخانه دارها و برای خود کارفرماها جهت سیاسی اقتضاء می کند که خودشان فکر بکنند و این مسائل را بین خودشان حل کنند، من به اصفهانها هم که آمدند گفتم شما خودتان یک چیزی تشکیل بدهید یک مجلسی تشکیل بدهید با هم صحبت بکنید، با هم قرار بدهید که یک کمکهایی بکنید به اینها که اینها دلخوش بشوند به شما، هم کار خوب بکنند برایتان و هم آن انفجاری که احتمال هست و من ترس از او دارم آن حاصل نشود. اما آنچه راجع به قضایاست، آنکه مربوط به منست باید صحبت بکنیم البته یک چیزهایش مربوط به دولت است یکی مربوط به وزارت کار است، یکی مربوط به - عرض کنم که- دیگر است و آن اینست ما اجازه نخواهیم داد که یک قدم خلاف اسلام بردارند. اسلام مالکیت را بطور مالکیت مشروع تثبیت کرده... اینجا مملکت کمونیست نیست که دولت حرفی از کمونیست که نیست، اینجا دولت اسلامی است. (۶۶)

این نظریات به اندازه ی کافی گویا و روشن هستند و احتیاج به توضیح ندارند. آنجائی که خمینی از منافع و مصالح کارفرماها صحبت می کند خیلی مشخص، صریح و با زبان مفهوم قرن بیستم سخن می گوید، ولی آنجائیکه به کارگران و زحمتکشان مربوط می شود، این زبان به دوران صدر اسلام بر می گردد! نقش کارگران در تولید و بعنوان یک طبقه آنچنان مبهم می شود که می توان «بازاریان محترم» را نیز جزو کارگران دانست. ممکن است کسانی به سایر گفته های خمینی در رابطه با زحمتکشان به جملاتی مانند «سند مالکیت، دستهای پینه بسته دهقانان است» و... اشاره می کنند. آری در این جعبه ی مارگری همه چیز یافت می شود! فقط باید جایگاه چنین عباراتی را یافت و به تحلیل آنها در یک مجموعه و روند پرداخت. قبل از هر چیز باید توجه داشت که تحلیل خمینی و مواضع وی بمثابه ی هر سیاستمدار معمولی دیگر، اشتباه بزرگی خواهد بود. نباید فراموش کرد که خمینی قبل از هر چیز یک روحانی است، همدردی با زحمتکشان و دعوت از «کارفرماها» برای دادن «صدقه ی سر» به آنها و کوشش برای ایجاد صلح و صفا بین طبقات متخاصم از عناصر مهم مذهب است. «دین افیون توده هاست» درست با همین مفهوم مورد نظر مارکس بوده است. بجز این عنصر مشترک ادیان، مذهبی که خمینی از آن دفاع می کند مذهبی است که مدتها در اپوزیسیون بوده و تنها وسیله ی دفاع از خود را روی آوردن به «مردم» می دانسته و آنچنان که در بررسی ولایت فقیه دیدیم، خمینی از سرنوشتی رژیم و انقلاب اسلامی صحبت می کرد که می بایست بدست «توده های مسلمان» انجام پذیرد. این نظر در انقلاب ایران جامه ی عمل پوشیده و خمینی عملاً در راس انقلاب قرار گرفت. شرکت عظیم توده ها در چنین انقلابی، بدون تردید تأثیرات معینی بر درک خمینی از نقش توده ها بجای می گذارد. اعتصاب عظیم کارگری باعث می شود که خمینی واژه ی «کارگر» را بیاموزد و آنرا بکار برد. اما همه ی این عوامل در دیدگاه خمینی پیرامون شرایط واقعی زحمتکشان تأثیر تعیین کننده ای نمی گذارد. محدودیت فکری و ایدئولوژیک خمینی، بهیچوجه اجازه نمی دهد که نقش زحمتکشان را در رابطه ی عینی درک کند. محدوده ی بینش خمینی از مناسبات بین طبقات و انسانها از مناسبات ابتدایی و ماقبل سرمایه داری فراتر نمی رود. بنابر این باید توجه داشت که اصطلاحاتی مانند مستضعفین، مستکبرین، طاغوتی و... برای خمینی و یارانش مفهوم مذهبی و ایدئولوژیک دارند و حدود آنها با طبقات واقعی از یکدیگر جدا نمی شوند. این مفاهیم در قاطع ترین مرز مقوله ای خود، قبل از اینکه با نقش عینی طبقات در تولید اجتماعی مشخص شوند، بیانگر مفاهیمی ایمانی با مرزهای ذهنی و اعتقادات دینی هستند.

زیرنویس:

(۶۶): صحیفه ی نور، جلد ۷، از سخنرانی خمینی در جمع (صاحبان صنایع و بازاریان تهران)، ۱۵-۴-۵۸، ص ۳۵ تا ۳۸

جالب توجه است که بعد از انقلاب مقوله های مذهبی در گیرودار مبارزه ی حاد سیاسی دگرگون گشته و معانی متفاوتی یافته بودند. مثلاً «طاغوتی» که در فرهنگ خمینی به کس، یا کسانی گفته می شود که علیه اسلام طغیان کرده اند، از جانب زحمتکشان به بالا شهری ها اطلاق می شد. در واقع این توده های زحمتکش بودند که مفاهیم مذهبی را در مبارزه ی سیاسی به مقوله های سیاسی تبدیل کرده بودند و گرنه تا آنجائیکه به خمینی مربوط می شود او «اجازه نخواهد داد که یک قدم خلاف اسلام برداشته شود».

به هرحال خمینی اگر در دوره ی رژیم شاه در بین سایر مراجع با «رادیکالیسم سیاسی» مشخص می شد، از نقطه نظر مناسبات اقتصادی خمینی جنبه ی رادیکال از خود نشان نمی دهد و بیانگر یک گرایش نیرومند برای اصلاحات بنیادی به نفع زحمتکشان نیست. دفاع از زحمتکشان در نظریات خمینی به تئوری تبدیل نشده و به صورت حرفهای پراکنده باقیمانده است. بر عکس دفاع از مالکیت برای خمینی حکم یک نظریه ی جا افتاده و ثابت را دارد.

خمینی و کمونیسم

خمینی در مقابله با کمونیستها از هیچگونه تحریف و افترا ابائی ندارد. خمینی به محض برخورد با کمونیستها، اندیشه و اعمال آنها، از همه گونه تحریف واقعیات استفاده می کند. خمینی سالها قبل از به حکومت رسیدن «جواب مبارزه با کمونیستها» را اعلام کرده بود:

«امروز که مکتب مارکس با شکست مواجه است و بی پایگی آن برملاء شده است... من صریحا اعلام می کنم که از این دستجات خائن چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت... به هر اسم و رسمی باشد متنفر و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می دانم. (۶۷)

هنگامی که بحیثیة ی انقلاب خمینی در مقابل این پرسش قرار گرفت که آیا حاضر به اتخاذ تاکتیکی با مارکسیستها برای سرنگونی شاه است یا نه چنین پاسخ گفت:

«نه، ما با مارکسیست ها همکاری نخواهیم کرد حتی برای سرنگون ساختن شاه.» (۶۸)

برای خمینی کمونیستها و کشورهای سوسیالیستی در ردیف امپریالیسم جهانی قرار دارند: «و باید بدانند که تبلیغات دامنه دار کمونیسم بین المللی همانند تبلیغات پر سر و صدای امپریالیسم جهانی جز برای اغفال و استثمار توده های مستضعف نیست. باید این بوقهای استثمار شکرسته شود.» (۶۹)

کینه ی دیرینه و در واقع ایدئولوژیک خمینی نسبت به کمونیستها بعد از به قدرت رسیدن حکومت وی مفهوم واقعی و عملی خود را می یابد. خمینی بلافاصله بعد از انقلاب فدائیان را متهم می کرد که خرمنا را آتش می زنند! خمینی از گسترش نفوذ فدائیان در بین دهقانان بویژه دهقانان مناطق شمال ایران هراس داشت. بعد از دستگیری رهبران حزب توده ی ایران افشا شد که خمینی مستقیما در توطئه علیه حزب شرکت داشته است. اعدام نوجوانان دبیرستانی به جرم خواندن یک اعلامیه ی کمونیستی کارنامه ی واقعی خمینی در رابطه با بربرمنشی خمینی نسبت به «کمونیسم» است. خمینی و یارانش حتی به امحای فیزیکی کمونیستها و حبس و شکنجه ی آنان رضایت نمی دهند و خواهان امحای ایدئولوژیکی آنها هستند. وادار کردن کمونیستهای زندانی به نفی ایدئولوژی خود، ترتیب کلاسهای آموزش «مکتب نجات بخش اسلام» در زندانها و گرفتن اقرار زیر شکنجه از کمونیستها همه و همه در جهت محو ایدئولوژیکی آنها به کار گرفته می شود. کینه و هراس خمینی از کمونیستها به حدی است که حتی گور آنها را جدا کرده است! خمینی خواهان جویدن استخوان کمونیست هاست! ضد کمونیست بودن خمینی، یکی از عناصر مهم ایدئولوژی وی است و عنصر ماهوی را در این ایدئولوژی تشکیل می دهد. مبارزه علیه کمونیسم کاملا در ایدئولوژی خمینی منعکس می شود و به صورت خصلت همیشگی و دائمی آن عمل می کند.

زیرنویس:

(۶۷): از پیام خمینی در باره ی وجوب مبارزه با کمونیست و تبری جستن از این گروه، شعبان ۱۳۵۷ مصاحبه با لوموند

(۶۸): پیامها و سخنرانیهای مینی از شهریور ۱۳۲۰ تا هجرت به پاریس - اردیبهشت ۱۳۵۷ مصاحبه با لوموند

(۶۹): پیامها و سخنرانیها خمینی از شهریور ۱۳۲۰ تا هجرت به پاریس، ۲۳-۱۱-۵۶، ص ۲۲۶

خمینی و امپریالیسم

با طرح این مساله ما در واقع به دشوارترین و پیچیده ترین جنبه ی خمینی وارد شده ایم. درک و موضع خمینی در رابطه با امپریالیسم به ویژه با جریان گروگانگیری سفرا و کاردارهای امریکا به صحنه ی اول بحث و عمل کشیده شد.

بعد از «انقلاب اول» دوباره «جو هیجان» از نو در خیابانها زنده و ظاهرا «انقلاب دوم» شروع می شود؛ انقلاب علیه آمریکا و بازماندگانش. حال و هوای «انقلاب دوم» اساسا با انقلاب اول تفاوت دارد. «در این انقلاب شیطان بزرگ آمریکاست.» اما این تنها تفاوت بزرگ دو انقلاب نیست، انقلاب دوم بر خلاف انقلاب سابق از «رگبار مسلسلها» خالیست، چون که مسلسلها در دست کسانیست که اکنون خود قدرت حکومتی را تشکیل می دهند. «انقلاب دوم» انقلابیست از بالا.

در «انقلاب دوم» توده های انقلابی این بار تحت عنوان «امت همیشه حاضر در صحنه» به خیابانها کشیده می شوند، اما نه با شعارهای خودجوش و نه با ابتکار عمل توده ای. عرصه ی شعار و عمل قبلا مشخص شده و به هیچوجه اجازه ی فراتر رفتن از آن داده نمی شود. توده ها با انگیزه ی نیرومند از «مبارزه ی ضد امپریالیستی» استقبال می کنند و خواهان جدیت و به ثمر نشستن آن هستند، خمینی و یارانش نیز خود را ضدامپریالیستهای دو آتشه معرفی می کنند. ظاهرا هیچ مانع دیگری برای مبارزه ی همه جانبه با امپریالیسم آمریکا باقی نمی ماند. اما روند «مبارزه ی امپریالیستی» چیز دیگری را نشان می دهد. خمینی و یارانش به سرعت این مبارزه را در جهت تقویت پایگاه توده ای خود، از میدان بدر کردن رقبای سیاسی و به مثابه ی چماقی بر سر نیروهای انقلابی به کار می گیرند. روحانیت حاکم با «نمایش ضد امپریالیستی» هر چه بیشتر قدرت را به انحصار خود در می آورد و آنچه که باقی می ماند امپریالیسم آمریکاست و یک سوال که آیا خمینی واقعا ضدامپریالیست بود؟ و آیا آنچه صورت گرفت انقلاب دوم بود؟

اگر به «واژه نامه ی» خمینی مراجعه کنیم لغت امپریالیسم کمتر به چشم می خورد. شاید نتوان در سخنرانیهای مستقیم حتی برای یک بار هم کار برد چنین لغتی را مشاهده کرد. لغاتی از قبیل امپریالیسم بیشتر در «پیامهای امام» دیده می شود که مطمئنا بوسیله خمینی نوشته نمی شود - این پیام ها هیچ مشابهتی به طرز نگارش خمینی ندارند- لغات مورد استفاده ی خمینی عموما استعمار، غرب، آمریکا، شیطان بزرگ، انگلیس و... هستند. اگر خمینی برای توضیح امپریالیسم به همین لغات هم وفادار می ماند می شد پذیرفت که چنین لغاتی حکم معادل را دارند. اما دشواری از آنجا آغاز می شود که در «واژه نامه» ی خمینی مطالبی از قبیل استعمار شرق و غرب، آمریکا بدتر از انگلیس، انگلیس بدتر از آمریکا و شوروی برتر از هر دو! نیز یافت می شود. منطقا با ابهام لغوی و مفهومی امپریالیسم نزد خمینی، مجبوریم به محتوای برخوردهای وی مراجعه کنیم. در اینجا نیز امپریالیسم یافت نمی شود! آنچه که در برخوردها و انتقادات خمینی به «استعمار» برجسته می شود «غرب» است نه امپریالیسم. ببینیم برداشت خمینی از غرب چیست و این درک تا چه حد به مفهوم امپریالیسم نزدیک است.

خمینی و غرب

انتقاد خمینی به غرب جنبه های متعددی را در بر می گیرد. قبلا در تز تاریخی خمینی (ص ۲۴) دیدیم که خمینی از «از حدود قریب سیصد سال» صحبت کرد که کارشناسان غرب برای غارت ذخائر ایران گسیل شدند، اما برای اجرای اهداف خود با یک مانع بزرگ روبرو شدند، اسلام و روحانیت! بنابراین تحولاتی که در سیصد سال در میهن ما رخ داده است از نقطه نظر خمینی تماما پدیده های غربی و مهمتر از همه کلا محکوم هستند. خمینی به گسترش آموزش نوین انتقاد داشت و آنها را در مسیر تمایلات غرب معرفی می کرد. جالبست که خمینی در اعتراض به فرمول پیشنهادی بازرگان بر روی «جمهوری دموکراتیک اسلامی» جواب ج.ا. نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر را داد و گفت که دموکراسی از کلمات و اصطلاحات غربی است. برای خمینی غرب یک گول وحشتناک مادی است که از

هر گونه تربیت دینی خالی و سرزمین سراسر کفر است. حساسیت خمینی به ویژه به شیوه ی زندگی و فرهنگ غرب معطوف است. خمینی به اصطلاح «غربزدگی» علاقه ی فراوان دارد و به میزان زیادی در طرح مساله ی غرب به شیوه و متد جلالا آل احمد نزدیک است. شاید کتاب غربزدگی آل احمد یکی از کتابهای بالینی خمینی بوده است. (۷۰)

برای خمینی دردناک است که جوانان مورد هجوم فرهنگ غرب قرار گرفته و از دامن اسلام جدا می شوند: «فرهنگ مسموم استعمار تا اعماق قصبات و دهات ممالک اسلامی رخنه کرده، فرهنگ قرآن را عقب زده و نوباوگان ما را فوج فوج در خدمت بیگانگان و مستعمرین در می آورد و هر روز با نغمه ی تازه، با اسامی فریبنده جوانان ما را منحرف می کند» (۷۱)

خمینی در انتقاد از غرب همواره از ارزش های اسلامی حرکت می کند و همواره معیارهای اسلامی به مثابه ی الترناتیو غرب ارائه می شود. از آنجائی که بسیاری از پدیده های موجود در «غرب» نمونه های مشابه «شرقی» هم دارند، خمینی مرز شرق و غرب را گم می کند.

خمینی به شرق و غرب، علیرغم نظام های متفاوت اجتماعی - اقتصادی، تحت عنوان «نظام های مادی» (۷۲) حمله می کند. هر دوی این نظامها، علیرغم تفاوت بنیادین آنها در مناسبات بین انسانها، تنها از این جهت مشترکا مورد تنفر خمینی هستند که مناسبات اجتماعی آنها بر اساس معیارهای مذهبی تعیین نمی شود. خمینی اکنون در عمل رژیم مورد نظر خود را به وجود آورده است. مبارزه با «غربزدگی» البته تحت عنوان «مبارزه ی ضد امپریالیستی شامل تحمیل چادر و مقنعه ی سیاه، ممنوعیت شلواری جین، رنگ کردن دست کسانی که پیراهن آستین کوتاه پوشیده اند و... شده است.

مبارزه با «بدحجابی» و بسیج لاتنها برای حفظ اسلام و از همه مهم تر گشتهای ثارالله و جاسوسان ریز و درشت خمینی که در هر اداره، کارخانه، محله و... بطور «انقلابی» در جستجوی «عناصر فرهنگ غربی» هستند و همواره هم موفق هستند، بیانگر نوع دشمنی رژیم خمینی با غرب است. توتالیتاریسم مذهبی خمینی آنچنان عرصه های تنگ و تاریکی دارد که افراد بسیار کمی در آن جا می گیرند.

خمینی به غرب از موضع شیوخ قبایل می نگرد. قبیله ای که او خود را شیخ آن می داند، بویژه در طی سیصد سال اخیر مورد تهاجم قرار گرفته و آسایش آنها به هم زده اند. وحدت این قبیله با عناصر فرهنگ بیگانه (اجنبی) در جهات مختلف مورد تعرض و تهدید قرار گرفته است. در بین این عناصر اجنبی، آنهایی اساسا غیر قابل پذیرش هستند که بافت اعتقادی قبیله و موجودیت مادی آنها آشکارا در هم می یزند و اساس آنها دگرگون می سازند. می توان با هواپیما، موشک و ترن موافق بود، آنها ظاهرا صدمه ای به اعتقادات قبیله نمی زنند، حتی می توان آنها را در اختیار قبیله گرفت ولی با چنین پدیده هایی چطور؟

«اینها حق دارند بترسند برای اینکه اسلام جلوی شهوات را می گیرد، اسلام نمی گذارد که لخت برونند توی این دریاها شناکنند، پوستشان را می کند! با زنهای لخت برونند آنجا و بعد زنهای لخت بیایند توی شهرها، مثل کارهایی که در زمان طاغوت می شد همچو کاری اگر بشود، پوستشانرا مردم می کنند. مسلمانند مردم، نمی گذارند زنهای و مردها با هم داخل بشوند و توی دریا بریزند و به جان هم بیفتند، تمدن اینها، اینست. اینها از تمدن این را می خواهند، اینها از آزادی اینها را می خواهند، آزادی غربی می خواهند و آن اینست زن و مرد با هم لخت بشوند و برونند توی دریا برونند توی نمی دانم جاهای دیگر شنا کنند. این تمدنیست که آقایان می خواهند، این تمدنیست که رژیم سابق تحمیل پر مملکت ما شد که بعد از اینکه می رفتند زن و مرد در دریا، زنهای همانطور لخت و همانطور لخت می آمدند توی شهر، مردم جرات نمی کردند حرف بزنند، امروز اگر یک همچو چیزی بشود اینها را ما خواهیم تکلیفشانرا معین کرد و دولت هم معین کرد، البته دولت طوری که وزیر کشور گفتند که ما جلوی این را گرفتیم، اگر نگیرند مردم می گیرند. مگر مازندرانها می گذارند یا رشتی ها می گذارند که

زیرنویس:

(۷۰): خمینی در دیدار با شمس آل احمد این چنین از علاقه ی خود سخن می گوید: من با خانواده ی شما سابقه دارم و با مرحوم پدر شما آقای حاج سید احمدآقا با آقا سید محمدتقی خدا رحمتش کند که در خدمت اسلام فوت شد سوابقی دارم منتهی آقای جلال آل احمد را جز یک ربع ساعت بیشتر ندیده ام در اوایل نهضت یک روز دیدم که آقای در اتاقی نشسته اند و کتاب «غربزدگی» در جلو من بود ایشان به من گفتند چطور این چرت و پرت ها پیش شما آمده است یک همچون تعبیری و فهمیدم که ایشان هستند مع الوصف دیگر او را ندیدم، ۲۰۴ - ۵۶-۲-۲۶

(۷۱): سخنرانیها و پیامهای خمینی، ذیحجه الحرام، ۱۳۹۰، ص ۱۳۷

(۷۲): پیامها و سخنرانیهای خمینی، ۵۶-۷-۶ - ص ۲۰۴

باز کنار دریاشان مثل آنوقت باشد؟ مگر بندر پهلوی ها مرده اند که زن و مرد با هم در یک دریا بروند و مشغول عیش و عشرت بشوند، مگر می گذارند اینها را؟ تمدنهای اینها اینست و آزادی که آنها می خواهند همین است، اینجور آزادی بروند قمار کنند و با هم لخت بشوند و با هم چه بشوند و این آزادی. (۷۳)

پدیده هائی که به بافت اعتقادی اسلام ضربه می زنند، (چه غربی چه شرقی)، بیشترین حساسیت خمینی را بر می انگیزند. خمینی مخالف رو بنا و شیوه ی زندگی غربی است، در این رابطه «کمونیسم بین المللی همان قدر خطرناک است که امپریالیسم جهانی». خمینی از موضع قشری گری مذهبی مخالف غرب است. روابطه ظالمانه ی استثمار در غرب (امپریالیسم) و بسیاری از این نوع پدیده ها نه تنها مورد اعتراض خمینی نیست، بلکه خود وی در ایران مخالف چینی روابطی نیست. منتهی تحت عنوان «مالکیت مشروع». در ایدئولوژی خمینی بر خلاف مبارزه با کمونیسم، مبارزه با امپریالیسم از برخی جنبه های فرهنگی و سیاسی فراتر رفته و مقوله ی بنیادی نظام اقتصادی - اجتماعی را در بر نمی گیرد. خمینی به طور کلی ضد خارجی (اجنبی) است، به ویژه جایی که این اجنبی ها در «قلمرو خارج از اسلام» و پیرو مذاهب دیگر (نصرانی، یهودی و...) هستند. در موارد بسیاری خمینی مرتجع تر از «غرب» است. می گویند در جهنم مارهائی هستند که انسان از ترس آنها به افعی پناه می برد. خمینی از این نوع مارهاست.

خمینی و جنگ

پرورش روحیه جنگجویانه در هر دفاع انقلابی و میهنی اجتناب ناپذیر است. اما موضع خمینی در مورد جنگ به هیچ وجه برخاسته از چنین ضرورتی نیست. خمینی جنگ طلب است. خمینی تا کنون یاوه های زیادی در مورد «برکات جنگ» به هم بافته است. نظر خمینی نسبت به جنگ با نظر وی در مورد زندگی ارتباط دارد. فلسفه زندگی برای خمینی چیست؟ خمینی زندگی را خوار می شمرد. خوار شمردن زندگی واقعی فصل مشترک مذاهب است و خمینی بنا به شرایط ویژه ی خود در این رابطه نمونه وار است. به این «فرازی از سخن های امام» توجه کنید تا درک وی از جنگ و زندگی روشن شود:

«لیکن جنگ وقتی واقع می شود انسان را از آن خستگی و از آن چیزهائی که سست می کند انسانرا، از آن سستیها و خستگیها بیرون می آید و فعالیت می کند و جوهره ی انسان که باید همیشه متحرک و فعال باشد بروز می کند و در استراحت و راحت و در این امور انسان همیشه کسل می شود. (۷۴)

ممکن است برای ملاحهائی مانند خمینی که نقشی در کار و تولید ندارند زندگی کسل کننده باشد. اما آیا کارگران و دهقانان (به ویژه زحمتکشان ایران) اضافه بر کار و زحمت پر مشقت خود به جنگهای ویرانگر نیاز دارند تا «جوهره ی انسانی» خود را بروز دهند؟ آیا ۴۴ ساعت کار و بیشتر در هفته برای کارگران وقت برای «استراحت» باقی می گذارد تا از «فرط بیکاری» کسل شوند؟ آیا برای متحرک و فعال بودن، فعالیت های حیات بخش وجود ندارد و باید با آدم کشی فعال شد؟ اظهار چنین نظراتی کافیت تا «تنگ نظری» خمینی را از فعالیت و زندگی بشری آشکار کند.

ممکنست با استناد به تاریخ نقل قول بالا گفته شود که مضمون آن برای تشویق به مقابله با عراق بوده است. ولی جالب است که خمینی قبل از جنگ هم روحیه جنگ طلبی را تحریک می کرد:

«اسلام رزمنده می خواهد، جنگجو می خواهد در مقابل کفار، در مقابل آنهائی که هجوم می کنند به مملکت ما، اسلام مجاهد می خواهد درست کند، نمی خواهد یک نفر آدم عیاش درست کند که این آدم عیاش، عیش اش را بکند و همه چیزش را از بین ببرند، همه شرافتش را از بین ببرند و این باز مشغول عیاشی و رقصیدن باشد، اسلام جد است، یک مسلک جدی است، هزل در آن نیست، لغو در آن نیست، بازی در آن نیست. آن بازی که اسلام اجازه داده تیراندازی است و اسب سواری مسابقه مسابقه در تیراندازی آنهم جنگ را اجازه داد...» (۷۵)

زیرنویس:

(۷۳): صحیفه ی نور، جلد هفتم، ۷-۴-۵۸- ص ۲۳۲

(۷۴): پیامها و سخنرانیهای خمینی، جلد ۱۰، ۸-۷-۵۹، ص ۲۲

(۷۵): پیامها و سخنرانیهای خمینی، ۱۸-۶-۵۸، ص ۷۴

در یک کلام در اسلام مورد نظر خمینی زندگی در عبادت و جنگ خلاصه می شود و به جز آن لهُو و لعب و لغو است!

جنگ طلبی عنصر مهم ایدئولوژی خمینی است. این عنصر برای در هم شکستن کفر جهانی (وظیفه ای که ظاهراً خمینی در مقابل خود قرار داده است) مفهوم واقعی خود را می یابد. جهان را با منطق سراسر مسلمان می کنیم! شعار می که کوچک ابدالهای خمینی می دادند بیشتر جنبه ی عوامفریبی داشت تا یک اعتقاد جدی به قدرت منطقی ایدئولوژی خمینی. آنها خود به خوبی می دانستند که اسلام در بخش بزرگی از جهان به «ضرب شمشیر» گسترش یافت.

جنگ طلبی خمینی بهتر از هر نقل قول دیگر، در جنگ ایران و عراق برملا شد. بیش از شش سال است که خمینی و یارانش با پا فشاری بر روی ذهنیت و شعارهای بی محتوای خود، زحمتکشانشان ایران و عراق را به خاک و خون کشیده اند و امکانات واقعی پایان دادن به جنگ را در گرد و غبار «صدور انقلاب اسلامی»، فتح کربلا و... از بین برده اند. جنگ طلبی خصلت شوونیسم اسلامی خمینی و سردمداران ج.ا. است و اگر آنها امکانات مالی - نظامی بیشتری در اختیار داشتند، به وسعت امکانات خود، در همه ی جبهه های «کفر و اسلام» به جنگهای جنایتکارانه دست می زدند. اما جنگ طلبی خمینی به معنای این نیست که وی در صورت لزوم از صلح های مصلحتی رویگردان باشد. او در این زمینه یک ماکیاولیست واقعیست.

خمینی و شهادت

تاریخ چند ساله ایران شاهد طرح مساله ی شهادت در دو شرایط متفاوت است: یک بار در انقلاب و بار دیگر در جنگ. اگر در انقلاب شهادت مفهوم حیات بخش و چاره گر از خود به جای گذاشت، در جنگ، شهادت تبدیل به کوره های آدم سوزی خمینی گشته، هزاران هزار جوان را در آتش نفرت انگیز خود سوزانده است. هیچ مبارزه ی انقلابی بدون فداکاری و ایثارگری به پیش نخواهد رفت. در جریان انقلاب وجود نهایت فداکاری در بین توده ها امری طبیعی و الزامی بود. اما از همان آغاز جنبش انقلابی مفهوم ایثار انقلابی با یک مفهوم دیگر در می آمیخت. در روند گسترش انقلاب به همان میزانی که روحانیت موفق می شد هژمونی انقلاب را به دست بگیرد و بتدریج به شعارهای انقلاب رنگ و بوی مذهبی بدهد، مفهوم ایثار انقلابی با مفهوم «شهادت شیعه گری» در می آمیخت و حتی در سایه آن قرار می گرفت. روحانیت شیعه قرنهای بود که بر روی «کل الیوم عاشورا، کل الارض کربلا» تبلیغ و ترویج کرده بود. خمینی بخوبی و به سادگی شرح می دهد که اساساً اسلام با همین مصیبت گوییها تداوم یافته است:

«همین گریه ها نگهداشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرای ها، همینهاست که ما را زنده نگهداشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سیدالشهدا نبود، این نهضت هم پیش نمی برد. (۷۶)

در طول قرنهای، اگر گفتن «مصیبت» برای روحانیت در حکم «آب و نان» بوده است، برای توده ها مسئله به شکل دیگری مطرح می شد. آنها به حال و زندگی مملو از رنج و دشواری خود می نگریستند، اما همینکه آن ها با شرح مصائب بوسیله روحانیت می گریستند، نمی توانست منجر به ایجاد نیروی ذخیره برای روحانیت نشود. روحانیت با انقلاب فرصت مناسبی یافت تا از این نیروی ذخیره و از این پیوند عاطفی حداکثر استفاده را بکند. مراسم مذهبی بعنوان اشکال گسترش مراحل انقلاب در تند و غلیظ کردن مفاهیم مذهبی و امتزاج آن با مفاهیم انقلابی نقش تعیین کننده داشتند.

با شروع جنگ، خمینی و یارانش که صدور انقلاب اسلامی را هدف قرار داده بودند فرصت یافتند تا «شهادت» را از هرگونه محتوای انقلابی تهی کرده و کاملاً در چهارچوب اهداف توسعه طلبانه خود به کار گیرند. مفهوم شهادت با قربانی های جنگ و نیاز رژیم برای «بسیج امواج انسانی» کاملاً بعد تبلیغاتی یافته و رژیم از همه ی اشکال ممکن برای جا انداختن «مرگ گرانی» بهره می گیرد. دستگاه تبلیغاتی رژیم می کوشد تا «چهره ی زرد و کور» شهادت مورد نظر خود را «هدفمند و ضروری» معرفی کند. خمینی خود می کوشد تا با بهره گیری از «مفاهیم فلسفی» این چنین چهره ی شهادت کور را آرایش دهد.

زیرنویس:

(۷۶): صحیفه ی نور، جلد ۸، ۱۷-۵۸-۲ - ص، ۷۱

درباره ی شهید آنقدر از اسلام و از اولیای اسلام روایت وارد شده است بر فصل شهادت که انسان متحیر می شود. من بعضی از روایات را برای شما ترجمه می کنم تا بدانید که شما در خدمت چه اشخاصی هستید و بنیاد شما چه ارزشی دارد. در روایت رسول اکرم نقل شده است که برای شهید هفت خصلت است که اولی آن عبارت از اینکه اولین قطره ای که از خون او بزمین بریزد تمامی گناهی که کرده آمرزیده می شود و مهم آن آخرین خصلتی است که می فرماید که بر حسب این روایت که شهید نظر می کند به (وجه اله) و این نظریه وجه اله راحت است برای هر بنی و هر شهید شاید نکته این باشد که حجاب هائی که بین ما و حق تعالی است و وجه اله است و تجلیات حق هست تمام این حجابها منتهی می شود به حجاب خود انسان، انسان خودش حجاب بزرگیست که هست همه حجابهایی که هست چه آن حجابهایی که از ظلمت باشد و آن حجابهایی که از نور باشند منتهی می شوند به اینکه حجابی که خود انسان است ما خود آن حجاب هستیم بین خودمان و وجه اله و اگر چنانچه کسی فی سبیل اله و در راه خدا این حجاب را داد این حجاب را شکست و آنچه که داشت که عبارت از خودش بود تقدیم کرد. این مبدء همه ی حجابها را شکسته است. خودبینی و شخصیت خودش را شکسته و تقدیم کرده است و چون برای خدا جهاد کرده است و برای خدا دفاع کرده است و خود را داده است این حجاب شکسته می شود. شهادتی که برای خدای تبارک و تعالی و در سبیل خدای تبارک و تعالی و راه خدای تبارک و تعالی جان خودشان را تقدیم می کنند و آنچه که در دستشان است و بالاترین چیزی که آنها دارند تقدیم خدا می کند و در عوض خدای تبارک و تعالی این حجاب که برداشته شده جلوه می کند بر آنها تجلی می کند بر آنها آنچه برای انبیاء هم چون همه چیز را در راه خدا می خواهند و آنها خودی را نمی بینند و خود را از خدا نمی بینند و برای خودشان شخصیتی قائل نیستند در مقابل حق تعالی اینها هم حجاب را بر می دارند. (۷۷)

آیا هزاران هزار جوانی که در جنگ کشته شدند برای افتادن «پرده ی استتار» بین خود و حق تعالی «شهید» شدند؟ آیا این جوانان «برای خودشان شخصیتی قائل نبودند در مقابل حق تعالی»؟ برای پذیرفتن شهادت نفی زندگی ضروریست. ادیان و به ویژه اسلام به روایت شیعه بنا به خصلت بنیادی خود زندگی را حقیر می شمارند. برای آنها زندگی واقعی نه بر روی زمین، بلکه در «آن دنیا» معنا می یابد. مرگ گرانی خصلت مشترک همه ی ادیان است. اگر این نوع مرگ گرانی را در متن جنگ و جامعه ای بر آمده از انقلاب قرار دهید، ظاهراً آن امواج انسانی که شتابان به سوی بهشت می شتابند هویت روشنی می یابند. اما این ظاهر امور است. بخش بزرگی از این امواج انسانی برای خودشان شخصیتی قائل نبودند اما نه در مقابل حق تعالی، بلکه به طور واقعی و در مقابل روابط اجتماعی. جوانان بیکار شهر و روستا که از فرط «سر کوچه ایستادن» به تنگ آمده اند، به وسیله خانواده و پیرامون خود مورد شماتت قرار می گیرند، دانش آموزانی که با غوغای جنگ احساساتشان به وسیله ی رژیم تحریک می شود با ژ- ث و ام چماقها (ام یک) (۷۸) هویت جدیدی می یابند. می توان با رفتن به جبهه از روستا کنده شد و در عین حال برای خانواده زودتر «بذر و تراکتور» گرفت. می توان به قصد برگشت با هویت جدید، دسته جمعی محله را ترک کرد و به جبهه های جنگ شتافت. بدین صورت در کنار همان تیر سیمانی که می ایستادند «حجله گاهها» سبز می شود. رژیم نخست با افتخار این حجله ها را بر می افراشت، ولی هنگامی که در بعضی از این محلات، مثلاً نازی آباد، بخش بزرگی از جوانان محله به وسیله ی جنگ درو شدند از تعداد حجله ها کاست! اگر این جوانان «امکان زندگی» داشتند و زندگی را در وجه ی مادی آن شناخته و می دانستند با «خود چه کنند» هرگز داوطلبانه به گوشت دم توپ رژیم تبدیل نمی شدند.

بدون هیچ تردید، در میان این امواج انسانی گرایش میهن پرستانه و ضدامپریالیستی غیرقابل انکار است. اما همواره این گرایش در پوشش غلیظ ایدئولوژی رژیم مورد سوء استفاده قرار می گرفت و به تدریج و با تغییر ماهیت جنگ از حالت تدافعی به حالت تهاجمی و تجاوزکارانه، خرافات مذهبی غلبه می یافت.

زیرنویس:

(۷۷): صحیفه ی نور، جلد ۱۰، ۲۰-۱۰-۵۹ ص ۲۶۷-۲۶۶

(۷۸): رژیم به علت کمبود سلاح تفنگهای ام یک زنگ زده و از رده خارج شده ی آرتش را بر دوش بسیجی ها می انداخت و آنها را با یکی دو جلسه آموزش به مقابل توپ و تانک می فرستاد.

خمینی و آزادی

اگر آزادی به معنای مشخص چیری فراتر از نظام اجتماعی - سیاسی نباشد - چهار چوب نظام ج.ا. مبتنی بر ولایت فقیه، با مفهوم آزادی در تضاد آشتی ناپذیر است. ولایت فقیه، در شکل و محتوا در تضاد بنیادی با آزادی است. از دیدگاه حکومت فردی خمینی به مثابه ولی فقیه، مردم ناقص العقلا و دیوانگانی هستند که صلاحیت تعیین سرنوشت اجتماعی و فردی خود را نداشته و باید به وسیله ی «ولی فقیه» به صراط مستقیم هدایت شوند.

سردمداران ج.ا. به طور مضحکی ادعا می کنند که نظام ج.ا. آزادترین نظام موجود در جهان است! آنها از جمله با نشان دادن سیستم انتخاباتی ارگانها از پائین و با رای مخفی به چنین ادعائی متوسل می شوند. آنها عمدا فراموش می کنند که مافوق همه ارگانهای انتخاباتی حاکمیت، نیروئی وجود دارد که اصل انتخاباتی آنها را بی اعتبار می سازد. این نیرو «ولی فقیه» است که در ماورای اراده ی همه و هر کس جا خوش کرده و به قول بازرگان در دوران حکومت موقت: «امام هم که ماشاله از آن بالا دست و پای ما را در پوست گردو می گذارد».

این قدرت همه ی عرض و طول ج.ا. را می پیماید و نه تنها آزادی و اراده ی توده ها، بلکه سردمداران ج.ا. را هم از اعتبار تهی می سازد. سردمداران و گردانندگان ج.ا. آنچنان در مقابل «امام» خود بی اراده هستند که تقریباً در همه ی موارد به «رهنمودهای» او نیاز داشته و به حضور «سلطان جماران» بار می یابند. این رهنمودها از موتور هواپیمای جنگی گرفته تا فلسفه، ورزش، جنگ و... گسترش می یابند!

از نقطه نظر محتوا، اضافه بر شکل دیکتاتوری فردی، ویژگی ایدئولوژیک خمینی و نظام تحت حاکمیت وی بارها بیشتر بر ضخامت دیکتاتوری می افزاید. به نظر خمینی، حیات اجتماعی و فردی باید به وسیله معیارهای اسلامی، (آنها با تفسیر و برداشت وی از اسلام)، تعیین شود و هرگونه اندیشه و عمل در خارج از این محدوده «توطئه ایست علیه اسلام». خمینی خواهان جایگزینی شیوه ی زندگی مذهبی با زندگی عرفی است و کوشش رژیم وی تا کنون در این جهت بوده است. تضاد شدید اندیشه های قرون وسطائی و ارتجاعی خمینی با حیات اجتماعی و فردی دامنه ی «توطئه علیه اسلام» را ابعاد عظیمی بخشیده است. گستره ی این «توطئه» از احزاب سیاسی گرفته تا موسیقی، هنر، شیوه ی لباس پوشیدن و... را در بر می گیرد.

توتالیترسم مذهبی خمینی با خشن ترین شیوه در مقابل ساده ترین و ابتدائی ترین حقوق مردم ایران قرار می گیرد و خمینی ویژگی رژیم مورد نظر خود را با همین توتالیترسم مذهبی معرفی می کند:

«حکومت اسلام و سایر ادیان الهی مثل حکومت های مادی نیست، حکومت های مادی و به هر رژیم که هستند، فقط متکلف نظم مملکت خودشان هستند و اگر عدالت پناه باشند، نمی گذارند کسی به دیگری ظلم و تعدی بکند و اگر هم خودش حاکم عادل باشد، به دیگران ظلم نمی کند، اما افراد جامعه در جوف خانه خود هر کاری بخواهند انجام دهند، می توانند انجام بدهند. می خواهند در داخل منزلشان شرب خمر کنند، قماربازی و سایر کثافتکاری ها را بکنند. حکومت های مادی به آنان کاری ندارند، و لی، اگر کسی بیرون بیاید و عریده بکشد، چون بر خلاف نظم است متعرض او می شوند و اگر از چهار دیواری خانه اش بیرون نیاید، هر فساد داشتی باشد کاری ندارند که در خانه اش چه می کند، و در جوف خانه اش چه می گذرد... و اما اسلام: مثلاً اگر کسی بخواهد در خانه خودش خلاقی مرتکب شود، حکومت اسلامی نمی آید تفتیش کند، (که البته در حکومت اسلامی خمینی تفتیش هم می کنند) لکن حکم دارد که حرام است و متعاقب است می گوید نه باید اینکار را بکنی، و اگر چنانچه اطلاع پیدا کند احکام و حدودی که مقرر است روی موازین، در باره اش اجرا می کند. اسلام از قبل از بسته شدن نطفه تا مرگ و آن دنیا احکام دارد! و طبیعی است که آزادی تا «جوف خانه» تعقیب شود.

خمینی بعد از رسیدن به قدرت با صدور حکم «اسلامی کردن تمام قشرها» از طریق دولتی کردن موازین اسلامی، یکی از بی نظیرترین دیکتاتوری های تاریخ معاصر جهان را شکل داد. بیدادگاه های انقلاب اسلامی، دوایر سیاسی - ایدئولوژیک، کمیته ها، گشتهای مختلف و رنگارنگ و تشویق به جاسوسی در بین مردم، «آزادی» را در محاصره ی کامل قرار داده اند. سرکوب خونین احزاب سیاسی، جایگزین کردن معیارهای «مکتبی» و قرون وسطائی در تمامی حیات اجتماعی و فردی، ایران را تبدیل به یک زندان بزرگ کرده است. دیکتاتوری قرون وسطائی خمینی در زمینه های آزادی های فردی و

اجتماعی آنچنان سیاه و سنگین است که اکنون عوامل رژیم گذشته، در مقایسه ی خود با رژیم خمینی، خود را «لیبرالهای متعارف» می یابند! اعمال دیکتاتوری فردی با خصلت قرون وسطائی از جانب خمینی، تنها متوجه دگراندیشان نبوده، مسلمانان و مراجع تقلید را نیز در بر می گیرد. نمونه برخورد خمینی با آیت اله شریعتمداری، درک خمینی را از آزادی روشن تر می کند. خمینی بعد از سالها حبس هم‌رزم قدیمی اش در خانه به هنگام مرگ وی حتی از «احترام به مرده» هم جلوگیری کرد. کینه توزی جنون آمیز و کوردلی نسبت به «مخالفین» و تلاش برای «محو مطلق» آنها خصلت ویژه ایست که توتالیتاریسم خمینی و یارانش را از خونخوارترین دیکتاتورهای موجود جدا می کند. دسپوتیسم شرقی و توتالیتاریسم مذهبی یکجا به وسیله ی خمینی به جامعه ی ایران اعمال می شود.

خمینی و جوانان

خمینی به جوانان علاقه ی خاص دارد! می توان از جهات گوناگون به زندگی و سرنوشت جوانان علاقمند بود. در بین جوانان خمینی نیروهای را می یابد که می توانند با انرژی و توان خود اسلام مورد نظر وی را پیش برند. جوان نمونه از نظر خمینی جوانی است با تربیت اسلامی، شجاع و متهاجم در دفاع از ارزشهای اسلامی و هم چنین فرمانبردار و خجول در مقابل بزرگترها: «سن همه ی مراجع از شخصت به بالا است، دیگر می شود این اشخاص که ریششان را در اسلام سفید کرده اند خدای نخواستہ بر خلاف مصالح اسلام عملی بکنند؟ نمی شود آقا اگر یک وقت در این مورد مثل سایر مسائل فرعی اختلاف اجتهاد در کار باشد بچه ها و جوانها نباید دخالت بکنند، خطرناک است، دشمن، بیدار است. (۸۰)

استقلال عمل و اندیشه ی جوانان در ساختن زندگی اجتماعی و فردی خود برای خمینی مفهومی ندارد. از این لحاظ جوانان نه بمثابه ی «آینده سازان» بلکه بعنوان «نیروئی اجرایی» شخصت سال به بالا ها و ریش سفیدان قابل توجه هستند. خمینی که با آغاز جنگ از سیل داوطلبان سپاهیان «جوان» به وجد آمده بود، جایگاه آنها را از «جوانان صدر اسلام هم» بالاتر نشانده: «تاریخ اسلام جز یک برهه از صدر اسلام جوانانی مثل جوانهای ایران ما سراغ ندارد... شما در کجای تاریخ جز یک برهه در صدر اسلام، آنهم نه بطور وسیع، بلکه بطور محدود سراغ دارید جوانان اینطور عاشق جنگ باشند.» (۸۱)

اگر جوانان بخواهند در مسیر تلاشهای جنون آمیز مرگ را انتخاب کنند «بالاتر از جوانان اسلام» قرار می گیرند و اما اگر زندگی را انتخاب کنند چگونه؟

خمینی به جوانان بعنوان نیروهای آینده ی بشر که باید توانا تر و آگاهتر باشند و بشریت را با گامهای بلند به پیش برند نگاه نمی کند. مضمون برخورد خمینی به جوانان پیرسالارانه است. در کنار جوانان، درک و نظر خمینی نسبت به زنان بعنوان «ضعیفه»، «ناقص العقل» و... ماهیت پدر سالارانه وی را آشکار می کند. پیرسالاری و پدرسالاری در خمینی از موارد عرفی آن کاملاً متمایز می شود. معیارهای تنگ و تاریک اسلام خمینی، مضمون اساسی این نوع پیرسالاری و پدر سالاری را تشکیل می دهد و از این لحاظ صدها بار ارتجاعی تر از مورد عرفی آن عمل می کند.

زیرنویس:

(۸۰): پیام و سخنرانیها از شهریور ۲۰ تا هجرت به پاریس ذیحجه ی ۱۳۸۳، ص ۹۸

(۸۱): صحیفه ی نور، جلد ۱۰، ۱۵-۹-۵۹، ص ۱۴۶

خمینی و جایگاه یک «ایدئولوژی»

با بحث پیرامون جایگاه ایدئولوژی خمینی و خصلت شناسی آن، به تکمیل و قضاوت بر «دو چهره ی» خمینی نزدیک می شویم. کوشش ما در پیگیری تاریخی، مقوله ای، طرح یک رشته مقوله های جداگانه در بینش خمینی، بدون بررسی چهارچوب کلی آنها نه ممکن خواهد بود و نه علمی. آیا چهارچوب کلی تفکر خمینی به سادگی از مذهب اسلام سرچشمه می گیرد و به قصد دفاع از آن خود را گسترش می دهد؟ آیا اسلام به سادگی «سرپوشی» است به قصد دفاع از منافع مستقل از آن؟ پیرامون پاسخ به سوالات مزبور نظرات متفاوتی ارائه شده است. در بین این پاسخ ها دو نظر متضاد وجود دارد که بررسی آنها به روشن شدن «جایگاه و خصلت ایدئولوژی خمینی» کمک خواهد کرد. تحلیل گذشته ی حزب توده ی ایران از خمینی و نظریات اخیر آقای پیرامون «انقلاب اسلامی» به لحاظ انسجام خود نمونه وار هستند و ما خود را بر روی آنها متمرکز می کنیم.

حزب توده ی ایران بعد از انقلاب و با به حاکمیت رسیدن خمینی و یارانش، به تدریج و همراه با تحولات حاکمیت و اوضاع و احوال سیاسی به شهرت ویژه ای پیرامون ارائه ی یک تحلیل همه جانبه از طیف حاکمیت سیاسی و به ویژه «خط امام» دست یافت. این شهرت تا جایی گسترش یافت که برخی از حکام «خط امامی» و غیر خط امامی فریاد برداشته و حزب توده را متهم به «خط کشی» به قصد تفرقه در حاکمیت کردند. در اینجا ما تا حدی به بررسی تحلیل حزب از خمینی و خط امام خواهیم پرداخت که مستقیماً به موضوع مورد مطالعه ی ما مربوط باشد. رهبران و نظریه پردازان حزب که با تحلیل خمینی به مثابه انقلابی، ضد امپریالیست، مردمی و... در چهره ی وی و یارانش متحد استراتژیک حزب و طبقه ی کارگر را جستجو می کردند، با ضربه ای آنچنان عمیق و همه جانبه به حزب روبرو شدند که در تمام طول تاریخ حیات حزب بی سابقه بوده است. رهبران حزب قربانی توهمی شدند که بدست خود پیرامون «خط امام» آفریده بودند. اکنون گردانندگان به اصطلاح «کنفرانس ملی» حزب توده برای سرپوش گذاشتن بر این انحراف اساسی به «اشتباهات کوچک» از قبیل «رای به ولایت فقیه»، نادیده گرفتن تغییر ترکیب حاکمیت بعد از اقدامات مسلحانه مجاهدین (با تحلیل آنها از گرایش براست حاکمیت، بیشتر مجاهدین عامل گرایش براست هستند تا خط امام!) و نتیجتاً ندیدن گرایش به راست متوسل می شوند و تصور می کنند با این تمهیدات می توان یک سیستم کامل انحرافات را تکه تکه کرده و «اشتباهات» را فقط به «برخی اجزاء بی اهمیت مانند رای به ولایت فقیه» نسبت داد. آنها مایلند فراموش کنند که ولایت فقیه اساس نظام جمهوری اسلامیست و نه بخش کوچک و بی اهمیت آن.

تنگنای تئوری گرایش به راست بویژه هنگامی تماماً خود را نشان می دهد که پای ایدئولوژی خمینی به میان می آید. مدتهاست که در «نامه های مردم» از رژیم ارتجاعی ولایت فقیه، اسلام فقهاتی، ارتجاع قرون وسطائی، تئوکراسی و... سخن گفته می شود، اما هیچگونه توضیحی داده نمی شود که چگونه «اسلام انقلابی خمینی» به «اسم فقهاتی» بدل شده و چگونه این جابجانی بسرعت برق و باد در مقوله های اساسی یک ایدئولوژی رخ داده است؟ کنفرانس چپها عمداً از وارد شدن به عرصه ی ایدئولوژی خمینی اجتناب کرده و کوشش می کنند با سرهم بندی گرایش براست در عرصه سیاست خیال خود را آسوده سازند. آنها عمداً فراموش می کنند که حزب در تدوین قانونمندی هویت سیاسی رژیم خمینی به ایدئولوژی وی مراجعه می کرد و در پیوند تنگاتنگ با آن «ماهیت انقلابی و دموکراتیک» خمینی و یارانش را تبلیغ می کرد. برای یادآوری به گردانندگان کنفرانس ملی و هم برای پیگیری موضوع مورد مطالعه ی خود به نظریات حزب توده پیرامون جایگاه ایدئولوژی خمینی مراجعه می کنیم.

از بین ادبیات حزبی مقاله ای را انتخاب می کنیم که خود در انسجام ظاهری نمونه وار است و دقیقاً هم در این جهت نوشته است. در مقاله ی «نقش مذهب در انقلاب ما» (۸۲) به قلم احسان طبری خمینی اینگونه بررسی می شود:

«امام خمینی بطور عمده از توده های زحمتکش و محروم دفاع می کند و معتقد است که آنان «وارثین خدا» در زمینند و «انقلاب اسلامی» و حکومت اسلامی از آن آنانست، توده های وسیع میلیونی شهر و روستا این اسلام را می پذیرند و از امام خمینی در قبال فئودالها و سرمایه داران از اسلام انقلابی در برابر اسلام سازشکار و خادم امپریالیسم حمایت می کنند.

زیرنویس:

(۸۲): مسائل بین المللی، شماره ی ۶ بهمن، اسفند ۱۳۶۱

و در توضیح درگیری های درونی حاکمیت: «از نکات بسیار جالب و قابل تأمل این نبرد طبقاتی، انعکاس روشن آنست در ایدئولوژی اسلامی انقلاب.»

به نظر احسان طبری اسلام و روحانیت به جناح سنتی و اسلام انقلابی تقسیم می شوند و در واقع خمینی بمثابة ی نماینده اسلام انقلابی «آه خلق ستمدیده است» که علیه طبقات استثمارگر مبارزه می کند. این مبارزه طبقاتی (علیرغم شکل بروز آن) در نظر احسان طبری توضیح خود را در درگیری درون حاکمیت بعد از انقلاب می یافت:

«آنچه در این چهار سال گذشته، در محتوای خود، یک نبرد طبقاتی کلاسیک است، که در همه ی انقلابهای شبیه انقلاب ایران جریان داشته است: نبرد میان صاحبان امتیاز و توده های محروم، نبرد میان سازشکاران لیبرال و انقلابیون دمکرات، هر چند که این نبرد شکل مذهبی بخود گرفته است.» (۸۳)

با حرکت از چنین تحلیل و ذهنیتی بود که حزب توده ی ایران این «انقلابیون دمکرات» را در مبارزه علیه «سازشکاران لیبرال» یاری می داد. حزب توده ی در بین این «انقلابیون دمکرات» برادران طبقاتی خود را جستجو می کرد که تنها بواسطه ی برخی برداشتهای نادرست، برخی گرایشهای دگماتیک مذهبی و در واقع بلحاظ (تضاد فلسفی - ایمانی) از وحدت با حزب توده ی ایران اجتناب می ورزند. حزب توده فکر می کرد دگم های مزاحم حرکت انقلابی، که در کنار یکرشته برداشتهای «مذهبی انقلابی» به حیات خود ادامه می دادند، در جریان زندگی و مبارزات سرنوشت ساز طبقاتی و درگیری با امپریالیسم به نفع روشن بینی سائیده و بی اثر خواهند شد. بنابر این، بنظر حزب، انقلابیون کمونیست و دمکرات نباید و نمی توانند این دگمهای مذهبی را که در تحلیل نهائی چیزی جز - ارتجاع فرهنگی» و شکل نیست آماج حملات خود سازند و ماهیت انقلابی آنرا نادیده بگیرند. حزب توده فکر می کرد این دگم ها اساسا هنگامی شکسته خواهد شد که روحانیت پیرو خط امام بطور یکدست قدرت را قبضه کند و به همین لحاظ در آخرین درگیری عمده ی خط امام با بنی صدر، حزب جانب روحانیت حاکم را گرفت. اما برخلاف انتظار حزب، روحانیت حاکم بعد از راندن بنی صدر نه تنها دگمهای خود را در جهت منافع توده ها و انقلاب کنار نگذاشت بلکه این دگمها هر روز سنگین تر شدند و تمام عرصه ی زندگی اجتماعی و فردی را با چادر سیاه خود پوشاندند. از درون «ارتجاع فرهنگی»، «ارتجاع طبقاتی» بیرون آمد!

از نقطه نظر حزب، لیبرالها و از جمله بنی صدر ترمز حرکت طبقاتی روحانیت خط امام در حاکمیت بودند که طبعاً با برداشته شدن این مانع می بایست شاهد تعمیق انقلاب و حرکت در جهت برآورده کردن مطالبات انقلاب و عدالت اجتماعی باشیم. سیر حوادث بگونه ای دیگر بود. پس بنابراین مضمون درگیری و مبارزه ی طیف درونی حکومت و بویژه قانونمندی و هدف خط امام را چگونه می توان توضیح داد؟ اسلامیزه کردن تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و... بوسیله روحانیت حاکم! این چنین است جواب آقای یکی از آکادمیسین های آذربایجان شوروی.

بگذارید مقایسه ی این دو نظر را هر چه بیشتر شفاف و برجسته کنیم: حزب توده در پشت «ایدئولوژی اسلامی» که آنرا برداشتی انقلابی از اسلام و بمثابة ی لفافه ی جنبش توده ای و انقلابی ارزیابی می کرد، خرده بورژوازی را می یافت. قانونمندی بنیانی حرکت روحانیت خط امام با همین عنصر خرده بورژوازی توضیح داده می شد. حزب فکر می کرد که بالاخره این ماهیت طبقاتی (خرده بورژوازی و به بیان سیاسی دمکرات انقلابی) رادیکال بر اشکال ارتجاع فرهنگی غلبه خواهد یافت. سیر حوادث درست در جهت عکس این چشم انداز تحول یافت. دگمهای مذهبی - اسلامی روحانیت پیرو خط امام نه تنها سائیده نشد بلکه روز بروز ضخیمتر و سنگینتر شد و همه ی ابعاد زندگی اجتماعی، سیاسی و خصوصی جامعه را تیر و تار کرد. اگر پیش بینی حزب در زمینه ی امکان گردش براست حاکمیت را بحساب بیاوریم تکلیف قانونمندی تحول خط امام خمینی به این شکل در خواهد آمد که این بار: شکل بر محتوا غلبه کرد! اما چنین درکی ساده اندیشی مفرط خواهد بود و بویژه در تعیین «جایگاه یک ایدئولوژی» ناتوان خواهد بود.

در برخورد با چنین معضلاتی آقای پیشنهاد می کند که درگیریهای درونی حاکمیت و بویژه اهداف روحانیت برای کنار زدن رقبای غیر روحانی و اسلامیزه کردن حیات اجتماعی توضیح داده شود. اگر حزب توده شعار دفاع از مستضعفین، درگیری با آمریکا و... را که همواره با ایدئولوژی اسلامی همراه بود اساس قانونمندی حرکت قرار داده و جنبه های اسلامی آن را به عنوان سرپوش تلقی می کرد، آقای همین جنبه های اسلامی را هدف اساسی روحانیت حاکم معرفی کرده و دفاع از مستضعفین و... را سرپوش این هدف می شناسد.

زیرنویس:

(۸۳): همان مقاله

این دو نظر را در اساسی ترین استدلالات و خطوط آن دنبال کنیم. احسان طبری در مقاله ی «نقش مذهب در انقلاب ما» مذهب به دو بخش سنتی و انقلابی تقسیم می شود:

۱- مذهب سنتی و محافظه کارانه که آنرا بطور عمده روحانیت بزرگ (که غالبا در نظام اقتصادی و طبقاتی موجود وضع ممتازی داشته و دارد) رهبری می کند. این مذهب همیشه در تاریخ کوشیده و هنوز نیز می کوشد که هرگونه تغییر سیاسی و اجتماعی از احکام دین را مردود و آنرا «کفر» و باطل شمرد و مدعی شود که دین و دینداران کاری به امور دنیوی ندارند و اجراء آداب مذهبی از اجرا وظائف اجتماعی و میهنی مهم تر است و باید نسبت به نظام ضد انسانی و سرمایه داری سرسازگاری نشان دهند و در قبال آن بمثابه ی مشیت الهی و تفویض فرود آوردند.

۲- مذهب انقلابی که همیشه در تاریخ وجود داشته و به تعبیر مارکس «آه مخلوق ستمدیده» علیه ناهنجاری واقعی این جهان بوده است (اصلا منظور مارکس از آه ستمدیده خلق در بیان مذهب، انقلابی بودن نیست. مارکس در ادامه همین جمله است که می گوید مذهب افیون توده ها است). چنانکه انگلس تصریح می کند، این مذهب بارها خواه در جهان باستان، خواه در قرون وسطی، در جنبشهای اجتماعی پرچم ایدئولوژیک با بینش جنبشها قرار گرفته است، زیرا انسان در عمل فردی یا اجتماعی خود نیازمند جهان بینی است و در آن دورانها تنها مذهب چنین جهان بینی رایجی بود. همچنین یادآور شویم که انگلس این نوع الحاد مذهبی در دوران ما قبل سرمایه داری را بمنزله ی «عامی - انقلابی» که حتی مورد کینه و نفرت ملحدان بورژوائی نیز می باشد متمایز می ساخت. (تاکید از ماست).

بنظر مقاله، خمینی بیانگر این «نوع الحاد مذهبی» است. چرا؟ آیا می توان نظر انگلس پیرامون الحاد مذهبی آنهم در دوران ما قبل سرمایه داری را با تفسیرهای اسلامی خمینی در جنبش انقلابی میهن ما و مهمتر از همه در دوران حکومتگری وی یکی دانست؟ نقل قول احسان طبری به کتاب «جنگ دهقانی» مربوط می شود. انگلس برخورد با اوضاع آن دوره «سه گروهبندی» که ملت را در بین خود تقسیم کرده اند را اینگونه معرفی می کند:

۱- اردوی محافظه کار - کاتولیک که تمام عناصری را که به حفظ وضع موجود علاقمند بودند در بر می گیرد: قدرت امپراطوری، روحانیت، اشراف ثروتمند، شاهزادههای قدرتمند و...

۲- قسمت رفرمیست که بورژوازی میانه را نمایندگی می کرد و لوئر نماینده ی فکری آن بود که از توده ی اشراف کوچک، بورژوازی و... تشکیل می شد.

۳- دهقانان و پلپها که قسمت انقلابی را تشکیل می دادند، مطالبات این بخش بوسیله ی توماس مونزر (مونستر) بیان می شد. (۸۴)

بنظر طبری، خمینی بیانگر گرایش سوم و در واقع مونزر است. بینیم خمینی و مونزر چه شباهتی به یکدیگر دارند. انگلس در مقایسه سه گروهبندی نشان می دهد که چگونه مونزر نه تنها از بینش رسمی مذهبی بلکه از لوئر رفرمیست هم عبور کرده و یک الحاد واقعی را نسبت به آنها پایه گذاری می کند. مونزر در عرصه مذهب بطور بنیادی مقوله های اساسی را در هم می ریزد و آنها را مطابق با منافع جنبش انقلابی تغییر می دهد. مونزر عقل و منطق را بجای ایمان می گذارد. از موضع استدلال منطقی انجیل را مورد حمله فرا می دهد. مونزر ماتریالیسم را وارد اندیشه های خرافی مذهبی می کند و جهنم را زمینی توضیح می دهد. طبری در توضیح خمینی برای نشان دادن «این نوع الحاد مذهبی» هیچ عنصری از الحاد را نشان نمی دهد. اشاره به شعارهای سیاسی از قبیل اسلام اماریکائی، اسلام ملک خالد و... (در مقاله ی مزبور این موارد به عنوان انعکاس ایدئولوژیک مبارزه ی طبقاتی بین اسلام سنتی و انقلابی معرفی شده است) درتحلیل نهائی و در بهترین حالت می تواند رادیکالیسم سیاسی خمینی نسبت به مقوله های مختلف اجتماعی مانند زحمتکشان، کمونیسم، امپریالیسم و... دیدیم که خمینی هیچگونه الحاد مذهبی از خود نشان نداد و از حیطه ی «اسلام فقهاتی» خارج نشد. خمینی نه تنها هیچ نوع و مطلقا هیچ نوع رادیکالیسم ایدئولوژیک از خود نشان نمی دهد بلکه در برخورد به پدیده های مختلف حیات اجتماعی، در قالب فقاقت، مقوله های مذهبی را براساس سنت و در برگشت به آنها گسترش می دهد. اگر برگشت به سنتها و احیاء مقوله های بنیانی در شرایط و اوضاع و احوال جدید، خود یک انقلاب باشد، آنگاه خمینی یک انقلابی خواهد بود!

خمینی در برخورد به مالکیت، قضاوت و سایر موازین فقهی و اسلامی به شدت سنت گراست و هیچ نوع رفرمی را در آنها نمی پذیرد تا چه رسد به تغییر رادیکال آنها. بزرگترین نوآوری خمینی نسبت به اسلام با تغییرات رادیکال در مقوله های بنیانی آن مشخص نشده بلکه با نفی و انتقاد از مذهب عرفی که از در سازگاری با نظام اجتماعی موجود در می آید و برگرداندن آن به قالب فقهاتی و سنتی مشخص می شود. در معرفی «نقش مذهب در انقلاب» همچنین اوضاع و احوال مشخصی که بینش مذهبی خمینی در آن جریان می یابد بفراموشی سپرده می شود.

زیرنویس:

(۸۴): مارکس - انگلس، درباره ی مذهب، ص ۱۰۵، «ادیسون سوسیال»

مونزر در دوره ی خود مجبور است برای تهیه سرپوش جنبش دهقانی از مفاهیم مذهبی کمک بگیرد و آنها را در جهت انطباق با مضمون و الزامات این جنبش تغییر دهد. فقدان یک ایدئولوژی دیگر چنین برخوردی را الزامی می کند. آیا چنین اجباری برای خمینی وجود داشت؟ خمینی در دورانی جنبش مذهبی را رهبری می کند که یک ایدئولوژی های دیگری مانند ملی گرایی و چپ و ... وجود دارند.

ممکن است مقاله معتقد باشد که در جریان مشخص جنبش انقلابی ایران ایدئولوژی دیگر در دسترس توده های انقلابی قرار نداشت. چنین استدلالی بیشتر به حساب ساده شباهت دارد تا به جبر و ریاضیات عالی! ایده های دیگر سیاسی در جامعه ما وجود داشت و خمینی و یارانش نه تنها در جریان انقلاب، بلکه دهها سال پیش در مقابل آن موضع دشمنانه گرفته بودند. ما در بخش «خمینی و کمونیسم» به این موارد اشاره کرده ایم. روحانیت و بویژه خمینی به این ایدئولوژی به چشم یک دشمن آشتی ناپذیر و رقیب سرسخت نگریسته و در توطئه علیه آن از هیچ اقدامی فروگذاری نکرده اند. چگونه می توان نسبت به اسلام سنتی ملحد بود و نسبت به یک ایدئولوژی مترقی و دورانساز اینگونه دشمنی ورزید؟ و یا این همه خصومت نسبت به دکتر مصدق و جنبش ملی نشان داد و یا با مجاهدین خلق این همه کینه ورزی کرد؟

در بین طیف جریانهای الحاد مذهبی مورد نظر انگلس می توان مثلا پایه گذاران مجاهدین را بیانگران چنین الحادی معرفی کرد. اگر شما به کتاب «شهادت» احمد رضائی مراجعه کنید این گرایش مترقی را در اوضاع و احوال مشخص دوران ما به روشنی خواهید دید. بیهوده نیست که خمینی آنها را «منافق» می خواند. اگر بخواهیم باز هم به عناصر مشخص برگردیم باید بینیم خمینی بینش اسلامی خود را در مقابل چه نیروئی و بمثابه آلترناتیو آن شکل می دهد. مونزر و الحاد وی در مقابله و مبارزه با روحانیت بزرگ و سنتی که در قدرت حکومتی و اقتصادی سهیم بودند شکل گرفته بود. در اوضاع و احوال مشخص مورد بحث ما، خمینی در مقابل رژیم شاه (نه در مقابل اسلام سنتی) موضع گرفته بود. همچنانکه ما در بررسی تاریخی خمینی دیدیم محور انتقادات وی به رژیم شاه و اساسا مبداء «نهضت بیست ساله» با دفاع از اسلام در مقابل گرایش لائیک دولت مفهوم می یابد. این مضمون مقابله طبعاً به پرورش عناصر معینی از ارتجاع مذهبی در اندیشه خمینی منجر می شود که در تحلیل مشخص باید عمیقاً آنها را به حساب آورد.

اگر مونزر در مقابل مذهب رسمی و سنتی به عنوان پایگاه ایدئولوژیک ارتجاع طبقاتی موضع میگیرد، خمینی در مقابل گرایش لائیک در دستگاه دولتی و از دست رفتن موقعیت روحانیت مقاومت می ورزد و دستگاه ایدئولوژیک خود را مبتنی بر سنت گرایی مذهبی شکل می دهد. بدون چنین تحلیلی تراژدی کنونی میهن ما قابل فهم نخواهد بود. خمینی اکنون یکجا توتالیتاریسم مذهبی و دسپوتیسم شرقی را به جامعه ی ایران تحمیل می کند و این عناصر به هیچوجه با گردش به راست (آنهم بسرعت برق و باد) قابل توضیح نیست. بنابراین، آیا به این نتیجه نمیرسیم که در انقلاب ایران «ایدئولوژی اسلامی» خمینی و یارانش در مقابل «مدرنیسم» به شیوه ی رژیم قرار گرفت؟ جالب توجه است که طبری و آقاف به این سوال پاسخ مثبت می دهند! منتهی در تداوم و گسترش نظریات خود را از یکدیگر فاصله می گیرند و به نتایج متفاوتی دست می یابند. آنچه در نظر هر دو نویسنده (آقاف، طبری) برجسته می شود وجود دو گرایش ایدئولوژیک در جریان انقلاب و رودروئی آنها با یکدیگر است. ایدئولوژی اسلامی و ایدئولوژی رژیم. و اشتباه از همین جا شروع می شود. در هر دو نظر ایدئولوژی رژیم و خمینی و عناصر متشکله ی آن مورد بررسی عمیق قرار نمی گیرد و از همه مهمتر موقعیت توده ها نسبت به این دو گرایش به شکل فاکتوری ساده مورد بد فهمی قرار می گیرند.

ظاهراً نقش اعتقادات مذهبی در بین توده ها و رابطه ی آن با مدرنیسم سبک غربی از یکطرف و هژمونی خمینی از طرف دیگر، پیچیده ترین مبحث را در این رابطه تشکیل می دهد. آقاف فکر می کند که قدرت گرفتن ایدئولوژی اسلامی به این لحاظ بود که توده ها «مدرنیزه کردن اجتماعی بشیوه ی بورژوازی و غربی کردن نظام زندگی مخصوص بخود را نفی می کنند» و... اقشار مختلف ملت به ارزشهای سنتی فرهنگی و معنوی خود بر می گردند. (۸۵)

طبری همین مفهوم را منتهی با مضمون انقلابی قائل شدن بر ایدئولوژی اسلامی مطرح می کند. مسائل همواره در سرچدها خود را نشان می دهند. مطالعه ی سرچدهای ایدئولوژیک در لحظه ی انقلاب نه دو گرایش (رژیم و خمینی) بلکه سه گرایش را نشان می دهد:

۱- ایدئولوژی رژیم: عناصر این نیمه ایدئولوژی فقط از مدرنیسم بشیوه ی غربی و آمریکائی تشکیل

زیرنویس:

(۸۵): مفهوم و ماهیت انقلاب اسلامی، آقاف

نشده بلکه این گرایش تنها یک عنصر آنرا شکل می داد. رژیم شاه در کنار تقلید از غرب، شوونیسم و عظمت طلبی فارسی را هم وارد بینش خود کرده و به نوبت این دو گرایش را به صحنه ی جولان خود می کشانید. جشنهای ۲۵۰۰ ساله در جهت همین گرایش سازمان داده شده بود. رژیم و بخش بزرگی از بورژوازی در کنار دو عنصر یادشده از مذهب نیز کنده نشده و حفظ آنرا در جهت تحمیل توده ها و مبارزه با مارکسیستها ضروری می دانستند. شاه قرآن چاپ می کرد و به زیارت رضا می رفت. بورژوازی ایران و حتی بخش انحصاری آن که سردمدار وابستگی فرهنگی - اقتصادی به غرب و آمریکا بود، هنوز به سفره ی نذری علاقمند بوده و مثلاً خانواده خیامیها که مالک ایران ناسیونال بودند در کارخانه ایران ناسیونال سفره ی حضرت عباس! پهن می کردند تا برادری اسلامی فاصله ی استثمارکنندگان و استثمارشوندگان را بپوشانند.

۲- در مقابل رژیم شاه خمینی یک ایدئولوژی نسبتاً منسجم را بمثابه ی آلترناتیو قرار میداد. خمینی با حرکت از معیارهای اسلامی (که رسماً در جامعه وجود داشت) رژیم شاه را مورد انتقاد قرار می داد. خمینی در جریان این انتقادات به ویژه از تناقض موجود رژیم در رابطه با ارزشهای اسلام بهترین استفاده را می کرد:

«مگر محمدرضا نمی گفت من مسلمانم، قرآن هم طبع می کرد، خدمت امام رضا هم می رفت و می ایستاد و برایش زیارتنامه هم می خواند و نماز هم می خواند و همه ی اینکار را می کرد اما نبود اینطور.» (۸۶)

۳- توده های مردم مخالف مدرنیسم نبوده، بلکه بر عکس از همین موضع به رژیم شاه انتقاد داشتند از جمله که چرا به اندازه ی کافی کارخانه، راه، مدرسه و... وجود ندارد. هنگام انقلاب، ایران ده میلیون دانش آموز، دبیرستانی و دانشجو داشت! توده ها با اشتیاق از گسترش آموزش نوین در همه ی سطوح استقبال می کردند. ادغام مدارس دخترانه و پسرانه حتی در دورافتاده ترین روستاها مورد اعتراض جدی و فعال توده ها واقع نشده بود. اشتیاق توده ها به علم و تکنولوژی یک فاصله ی فرسنگی بین آنها و دیدگاه مذهبی افراطی خمینی است. خمینی از مدرس گلایه می کرد که چرا با گسترش مدارس مخالفت نکرده استک (۸۷)

زحمتکشان از نان شبشان میزدند تا فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. توده ها به مدرنیسم قلابی که بیشتر ادای مدرنیسم بود انتقاد داشتند و در زندگی روزمره و بطور عینی، ناتوانی و عقب ماندگی سرمایه داری وابسته را در تحقق پیشرفت های واقعی می دیدند. و بیشتر از همه توده ها به این مساله انتقاد داشتند که چرا باید از امکانات اولیه ی زندگی محروم باشند، انقلاب ایران در یک سیکل بحران ساختاری سرمایه داری وابسته رخ داد. در طی این بحران توده ها مشاهده می کردند که «دروازه های تمدن بزرگ» به روی جهنم باز می شود. توده ها نه تنها از زندگی شهروندی مدرن هراسان نبودند، بلکه خواهان پایان دادن به نوع «تحقیر آسیائی بشر» بودند که از جانب رژیم شاه به آنها تحمیل میشد. گسترش بیسابقه ی تعداد زحمتکشان فکری، دانشجویان و مطالبات لیبرالی بورژوازی متوسط برای شرکت در قدرت سیاسی جامعه را به لحاظ حیات سیاسی عمیقاً نیازمند به دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی کرده بود. در مقابل چنین نیازی رژیم شاه با گسترش نقش ساواک و انواع شیوه های سرکوب، با برچیدن حتی احزاب قلابی و زرد، با علم کردن حزب «فراگیر رستاخیز» مقابله میکرد و بیشمارانه مخالفین را به خروج از کشور دعوت میکرد. (۸۸) آقاف شعارهای مذهبی را که بوسیله ی روحانیت به انقلاب تحمیل میشد شعار کل انقلاب تلقی می کند و توجه ندارد که اساسی ترین شعارهای انقلاب، دمکراتیک بودند. آزادی زندانیان سیاسی و سایر شعارهای ضددیکتاتوری محوری ترین شعارهای انقلاب را تشکیل میدادند. همچنین آقاف در درک موقعیت مذهب در جامعه ی ایران دچار اشتباه جدی میشود.

بویژه در دو دهه ی قبل از انقلاب نقش باورهای مذهبی در زندگی توده ها دستخوش دگرگونیهای جدی شده بود.

زیرنویس:

(۸۶): صحیفه ی نور، جلد ۸، ص ۸۶، ۱۷-۴-۵۸

(۸۷): مراجعه کنید به ولایت فقیه

(۸۸): رژیم اعلام کرده بود که تسهیلات گذرنامه برای مخالفین فراهم خواهد کرد! چند نفری که گول رژیم را خورده بودند و با اعلام مخالفت خواهان خروج از کشور شده بودند مستقیماً از «کمیته ی ضد خرابکاری» سر در آوردند و بعد از شکنجه ی مفصل به حبسهای طولانی محکوم شدند!

مذهب برای توده ها (حتی عقب مانده ترین آنها) چیزی بود در کنار زندگی. چیزی که همراه با زندگی می تواند تغییر کند و خود را با تحولات آن منطبق سازد و این اساسا با نقشی که خمینی برای مذهب قائل است تفاوت دارد. برای خمینی زندگی چیزبست در کنار مذهب که باید الگوی حیات اجتماعی و همه و هرگونه تحولات آن با اصول و فروع دین تعیین شود. آنچه که از مذهب و اسلام برای توده ها باقیمانده بود ارزش ذهنی آن بود. رابطه ی فرد با اعتقاداتش. خمینی بعنوان یک روحانی (که موقعیت اجتماعی وی زیر ضرب قرار گرفته) خواهان حفظ ارزش عینی مذهب و گسترش آن بود. خمینی خود به روشنی تفاوت این دو مفهوم را توضیح می دهد:

«ما از مسائل اسلام، بعضی مسائلی که روابط بین فرد و خدای تبارک و تعالی بود گرفتیم و مابقی مسائل که اکثر کتب فقهی ماست در کتابها مدفون شد، همین توی کتابها مدفون شد و در خارج نیامد، مباحثی که بحث شد در حوزه های ما همین مباحث محدود، محدود بهمین مباحث بود و آنهمه اخبار و آنهمه آیات و آنهمه کتب فقهی ما نمایش خارجی پیدا نکرد، نتوانستیم ما عرضه کنیم، امور اجتماعی را، امور سیاسی را، این اموری که مال زندگیست، اینها را نتوانستیم ما عرضه بکنیم. (۸۹)

از این بهتر نمی توان رابطه ی عینی و ذهنی مذهب را بیان کرد. توجه به عناصر مشترک نقش عینی و ذهنی مذهب و نادیده گرفتن شکاف عمیق بین این دو مفهوم اشتباه بزرگی خواهد بود. توده ها خود «تعصب مذهبی»، «خر متعصبها»، «جا نماز آب کنشها» را مورد تمسخر قرار می دادند. اینکه آنها در جریان انقلاب زیر هژمونی ایدئولوژیک خمینی قرار گرفتند، بنا به انگیزه ی سیاسی مشخص توضیح داده می شود. خمینی خود با احساس و فهم این مساله بود که قول داده بود روحانیت حکومت نخواهد کرد بلکه نقش ناصح و هدایت کننده خواهد داشت. خمینی می ترسید و باور نمیکرد که حکومت روحانیت بوسیله ی توده ها پذیرفته شود. از هنگامیکه رژیم خمینی با استفاده از امکانات جدیدی که تصاحب ماشین دولتی در اختیار وی قرار میداد، شروع به اعمال معیارهای مذهبی در شئون مختلف زندگی اجتماعی کرد، تفاوت مذهب توده ها و خمینی بشدت آشکار شد. خمینی در پیشروی در این چنین عرصه هائی با مقاومت روبرو شد. پیاده کردن معیارهای مکتبی در عرصه های مختلف اجتماعی و فردی بجای اینکه داوطلبانه از جانب جامعه پذیرفته شود، با زور سرنیزه (واقعا با سرنیزه) تحمیل شد. در تحمیل معیارهای مذهبی بر زندگی است که شکاف بین هژمونی سیاسی و هژمونی مذهبی مشخص می شود. در چنین جاهانیست که مسائل بجای اصلی خود بر می گردد.

در چنین مواردی مشخص شد که مذهب سنتی توده ها با مذهب رسمی و فرهنگ آخوندی متفاوت است. ممکن است تصور شود منشاء درگیری هائی از این قبیله «طاغوتیها» بودند، آنها کوشش می کردند تا برای دفاع از امتیازات از دست رفته انگشت بر روی نقاط ارتجاعی رژیم بگذارند، ولی نقش محدود آنها بهیچوجه این تضاد را توضیح نمی دهد. در بررسی نمونه هائی مانند اعیاد ملی و مذهبی، چنین تضادی تام و تمام خود را نشان می دهد. رژیم در چند سال اخیر کوشش کرده به بهانه های گوناگون اهمیت عید نوروز و سیزده بدر و سایر مراسم ملی را پائین آورده و اعیاد مذهبی را آلترناتیو آن قرار دهد. ولی تا چه حد در این امر موفق گشته اند؟ عید نوروز و دیگر مراسم باستانی بر خلاف تمایل رژیم اهمیت خود را حفظ کرده اند. قوانینی چون «لایحه قصاص» که از جانب رژیم مطرح می شد در بین توده ها منزوی می ماند و مردم به چشم نفرت و تمسخر به آن نگاه می کردند. هنگامیکه رژیم سعی می کرد با استفاده از باورهای مذهبی توده ها، آنها را تبدیل به جاسوسان خود کند و ادعای «سازمان اطلاعات و امنیت بیست میلیونی» میکرد با شکست مفتضحانه روبرو شد. یک مورد که یک مادر، فرزند کمونیست خود، (محمود شریعت الاسلام)، را به رژیم معرفی کرده بود و رژیم این نمونه را فاتحانه در تلویزیون بنمایش گذاشته بود با نفرت شدید عمومی مواجه شد.

رژیم بویژه در پیشبرد شیوه های زندگی مذهبی از انگیزه های طبقاتی توده ها برای تیره و تار کردن موضوع مبارزه سود می برد. شیوه ی زندگی غیر مذهبی بعنوان «شیوه ی غربی»، طاغوتی و... معرفی میشد تا یکجا احساسات ملی و طبقاتی توده ها در خدمت تنگ نظری خرافی رژیم قرار گیرد. اما توده ها قادر بودند از پس این پرده ی دود، منطق سالم زندگی را بدآوری بگیرند و پدیده های مختلف را با آن محک بزنند. توهین به شخصیت اجتماعی و فردی زنان، مبارزه با بدحجابی، مبارزه با جشنهای خصوصی، مخالفت با هر نوع موسیقی غیر مذهبی و سایر اشکال هنری بهیچوجه از حمایت توده ای برخوردار نبوده و بوسیله «باند های سیاه حزب اله» و گشت های جنداله، ثاراله و... دنبال می شود. کوشش برای حفظ فرهنگ ملی در مقابل فرهنگ آخوندی به یکی از عرصه های مهم مبارزه ی اجتماعی تبدیل شده است. در جریان چنین مبارزه ایست که کوشش خمینی برای تبدیل «ملت» به «امت» نقش بر آب می شود.

زیرنویس:

بدین ترتیب لازمست بین شیوه ی زندگی هزار فامیل، روحانیت، (بویژه معتقدین به اسلام فقهانی مانند خمینی)، و توده های میلیونی، عناصر و جایگاه واقعی این شیوه های زندگی، خط روشنی کشید. با پذیرش چنین خطوطی آنگاه این سوال مطرح می شود که پس پایگاه فکری و اجتماعی خمینی، کدام نیرو و چه اقشار و طبقاتی بودند؟ خمینی در جریان انقلاب توانسته بود رهبری نیروهای میلیونی را بدست بگیرد و حمایت آنها را جلب کند، همچنین خمینی بعد از انقلاب نیز از حمایت اقشار و طبقات مختلف برخوردار بود. وجود این نیروها در قبل و بعد از انقلاب پاسخ روشن به سوالات مزبور را ضروری می سازد.

خمینی همچنانکه تا کنون وی را تعقیب کرده ایم دفاع از یک گروه اجتماعی یعنی روحانیت را نمایندگی می کرد (و می کند)، از آنجائیکه دفاع از این گروه اجتماعی در اوضاع و احوالی کاملاً جدید صورت می گیرد، خمینی برای دفاع جانانه از روحانیت یکرشته کوششهای جدید بکار می برد. بالا کشیدن نقش مذهب به حد یک ایدئولوژی از یکطرف و بردن همین ایدئولوژی به میان اقشار و طبقات مختلف محوری ترین وظیفه ایست که خمینی در پیش پای خود می گذارد. در شکل دادن به جهات مختلف این ایدئولوژی، خمینی از منشور مراحل میانی اسلام یعنی، اصول فقهی و روایات به سمت بنیادها و سنتها حرکت می کند. ارتجاع لجام گسیخته و سیاه این ایدئولوژی ناشی از همین خصلت است. کوشش خمینی و یارانش اینست که یک جامعه ی متحول و زنده را در قالبهای ایدئولوژیک خود حبس کنند و به نظر آنها این جامعه است که باید خود را با معیارهای ایدئولوژیک آنها تطبیق دهد و نه بر عکس. تراژدی که در میهن ما بوسیله خمینی و شرکاء در جریانست، در تحلیل نهائی ناشی از اینست که ایدئولوژی آنان در زمینه های مختلف حیات اجتماعی با شکل و محتوای یک جامعه شهروند در تضاد است. اعتقادات فکری و ویژگی های اسلامی خمینی و یارانش آنچنان دگم و انعطاف ناپذیر هستند و آنها در محاصره ی آنچنان نیروهای اجتماعی و سیاسی قرار دارند که هرگونه انعطاف در این ایدئولوژی، در کل ایدئولوژی وارد شده و ماهیتاً آنرا دگرگون سازد. در چنین دنیائی است که گسترش و هویت اسلامی بخشیدن به مقوله های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... فقط و فقط با برگشت به سمت سنتهای بنیادی ممکن می شود. مفسرین این سنتها همچنانکه خمینی خود بارها تأکید کرده است «روحانیت» است. بنابراین سنتهای بنیادین اسلام، همواره از کانال روحانیت شیعه، آنهم طرفداران خمینی ارزش می یابند. در جریان انقلاب همین نیروی کوچک (روحانیت پیرو خمینی) به اضافه یک حاشیه ی غیر روحانی بود که هژمونی سیاسی خود را بر انقلاب اعمال کرد، این حاشیه ی غیر روحانی از گردانندگان هیاتها، جلسات روضه خوانی، عاشورا و سایر مراسم مذهبی تشکیل می شد. در پشت این تشکیلات مذهبی، تشکیلات دیگری (مانند هیاتهای موتلفه) ی بازار، بعنوان تأمین کننده و سازماندهنده ی مالی آن نقش تعیین کننده داشت. مرکز این نیروها عموماً شهرها و محلات قدیمی و سنتی بود. اگر خوانندگان مثلاً محلات تهران را خوب بشناسند می توانند ببینند که چگونه در تهران گردانهای اصلی خمینی از محلات لرزاده، آبشار، خیابان ایران و سیروس تا امتداد بازار تشکیل شده بودند.

از گردانهای اصلی خمینی باید از بخشی از «روشنفکران» حرف زد! بخشی از دانشجویان، مهندسين، پزشکان و... نیروهای را تشکیل می دادند که افکار و ایده های حکومت اسلامی را تبلیغ و ترویج می کردند و در توانمند کردن خمینی نقش بزرگی داشتند، گرچه آنها با خمینی اختلافاتی هم داشتند ولی توافق کلی بر روی «حکومت اسلامی» این اختلافات را در غوغای انقلاب می پوشاند. این بخشها علیرغم اینکه با علم و دانش مدرن سر و کار داشتند به علت اینکه همطراز با آن به جهان بینی نوین دست نیافته بودند، عموماً از موضع ارتجاع مذهبی به نقد شرق و غرب می پرداختند و سفیهانه نوید حل تمام تنگناهای بشری را بوسیله ی حکومت اسلامی می دادند.

بعضی ها با مشاهده ی فناتیسم موجود در رژیم به دنبال اقشار و طبقاتی می گردند که از لحاظ فرهنگی مناسبیتی با این فناتیسم داشته باشند. آنها در این جستجوی خود بخشی از پایگاه خمینی را (در واقع وسیعترین بخش) روستائیان خانه خرابی می دانند که در حاشیه ی شهرها ساکن شده بودند. آنها فکر می کنند «فناتیسم» از روستا به شهر کوچ کرده و پایگاه وسیع اجتماعی و فکری برای خمینی درست کرده است. چنین درکی یک اشتباه تئوریک در شناخت خصلت ایدئولوژی خمینی است. ایدئولوژی خمینی در اساسی ترین مقوله های خود، محصول شهر و سنتی ترین محلات شهرهاست. از نقطه نظر اقتصادی - اجتماعی درست همین اقشار سنتی شهرها بودند که از رشد و گسترش سرمایه داری وابسته ضربه ی مستقیم می خوردند. عرصه ی حیات اقتصادی آنها هر روز بیشتر تنگ می شد و در محاصره ی اقشار نوین بورژوازی قرار می گرفتند، به طور نمونه با گسترش فروشگاههای زنجیره ای کورش بورژوازی بازار و بقالها بودند که زیر ضربه قرار می گرفتند نه کارگران و کارمندان. و درست همانها بودند که فروشگاههای کورش را آتش زدند! بلحاظ فرهنگی نیز همین اقشار

(بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی) بودند که در مقابل تغییر زندگی که محصول تکامل سریع سرمایه داری وابسته در ایران بود بیشترین مقاومت را بخرج می دادند.

از نقطه نظر سیاسی روحانیت و اقشار سنتی شهرها سابقه ی نزدیکی و مبارزه ی چندین دهساله ی مشترک را پشت سر داشتند. بازار و روحانیت، بویژه در جریان انقلاب مشروطیت نیروئی را تشکیل می دادند که ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر داشتند جالبست که در حکومت خمینی میوه چنان واقعی انقلاب همین بورژوازی بازار است. بگفته ی خود آنها و اعتراف سردمداران جمهوری اسلامی سود یکساله آنها بعد از انقلاب برابر بیست سال قبل بوده است! از میان اقشار بورژوازی همانها هستند که دست بالا را در ترکیب قدرت سیاسی دارند.

آنچه در حاشیه ی شهرها بعنوان نیروهای طرفدار خمینی و حکومت وی جلب توجه می کند اراذل و اوباش (لومین پرولتاریا) هستند که فالانژسم مذهبی را وسیله ی سوء استفاده خود کرده و دفاع از رژیم برای آنها در حکم آب و نان است. طبعاً نمی توان روش یک مشت اراذل و اوباش را به سطح توده های زحمتکش حاشیه نشین شهرها عمومیت داد.

بدون تردید خمینی در آفریدن توهّم دفاع از «مستضعفین» به ویژه در آغاز حکومت خود، در بین بخشهای عقب مانده تر و کم تجربه تر جامعه (از جمله حاشیه ی شهرها) موفق تر بوده است. اما بهرحال لازمست تا بین درک ساده و فولکلوریک روستائیان و حاشیه نشینان شهرها از مذهب و رسالتی که خمینی برای روحانیت و اسلام قائل است خط روشنی کشیده شود. مساله مهم اینست که مطالبات طبقاتی حاشیه نشینان شهرها در ایدئولوژی خمینی منعکس نمی شود و عناصری از آن را تشکیل نمی دهد. خمینی و یارانش با مانورهای سیاسی و تبلیغاتی کوشش می کردند (و می کنند) که خود را مدافع «زاغه نشینان» نشان بدهند. این تدافع در بهترین حالت بیشتر در شعار بوده تا عمل. خمینی و یارانش تا جایی به توده ها نیاز دارند که آنها اراده ی خود را بکناری نهاده و بمثابه ی امواج انسانی بی شکل در جهت اهداف ارتجاعی آنها به حرکت در آیند. این برداشت از نقش توده ها بویژه با پروسه ی حکومتگری خمینی هر چه روشنتر خود را نشان می دهد. اگر خمینی تا لحظه ی قدرت گرفتن و حاکم شدن، به جلب ایدئولوژیک توده ها و یا به کسب بیطرفی خیرخواهانه ی آنها به تفسیرهای اسلامی خود علاقمند بود، بعد از رسیدن به قدرت با دولتی کردن اسلام، کوشش کرد که با قدرت دولتی «اسلامی کردن تمام قشرها» را پیش برد.

تکیه به قدرت دولتی و استفاده از قدرت سیاسی برای پیشبرد ایدئولوژی، نقش جدیدیست که به اسلام خمینی شکل می دهد. اما در این رابطه ماشین دولتی تنها امکان نیست، بلکه در کنار بوروکراسی نوین که در حال شکل گرفتن است، خمینی از نفوذ توده ای خود نیز غافل نیست. این نفوذ باید در دو جهت بکار گرفته شود: استفاده از هیجان توده ای برای تحکیم موقعیت حکومت و پیشبرد اسلام که در ترکیب «حکومت اسلامی» به مقوله ی واحدی تبدیل شده اند. از خیابان به حکومت، از حکومت به خیابان، و هر دو در جهت تحکیم روحانیت حاکم. یکی از انتقادات بنی صدر به حزب جمهوری اسلامی این بود که با ایجاد جو هیجان مانع ثبات امور می شود. «امت همیشه حاضر در صحنه» به خیابانها کشیده می شود تا پایه های قدرت حکومتی را تثبیت و تقویت کند و مخالفین را در سطح ملی و بین المللی ناامید و منکوب سازد. به همان میزان که بوروکراسی نوین شکل می گیرد و به همان میزان که روحانیت قدرت انحصاری را به چنگ می آورد، ضرورت بسیج توده ای و هیجان عمومی از بین می رود و بطور قانونمند از بلندای امواج توده ای کاسته می شود، ولی هنوز بعنوان زائده ی دستگاه دولتی باقی می ماند. بسیج توده ای آنچنان از محتوا تهی می شود که بازیچه ی قدرت جناحهای مختلف رژیم قرار می گیرد آنهم با کمدهای مشابیه «مبارزه با بد حجابی»، «مبارزه با اشیاء لوکس» و... در تحلیل حرکات و شعارهای حاکمیت باید به دو عنصر یادشده (قدرت دولتی و هیجان عمومی) توجه کرد و آنها را از یکدیگر تمیز داد.

انعکاس ایدئولوژیک این دو عنصر در سخنان خمینی و شرکاء در بسیاری از عرصه ها، قابل پی گیری هستند. خمینی، در کنار اسلام دولتی، شیوه ی سنتی تخدیر توده ها را همچنان بکار می گیرد: «شما هم که دارید نوحه خوانی می کنید، حرف می زنید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند و همه روی این مقصد باشد که دین اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظ کنیم، با این هیاهو با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم چنانچه تا حالا هم حفظ شده.» (۹۰)

زیرنویس:

(۹۰): صحیفه نور، جلد ۸، ۱۷-۴-۵۸ ص ۷۱

تقسیم عادلانه ایست از دستاوردهای انقلاب! توده ها به سر خود بزنند و همچنان گریه کنند و آقایان حکومت کنند!

تناقض بین حفظ اسلام با هپاهو و گریه و دستگاههای عریض و طویل کنترل و سرکوب ایدئولوژیک، دره ی عمیقی است که اسلام خمینی را با تضادهای بی پایان روبرو می سازد. خمینی که قبلا در تئوری حکومتی خود، (ولایت فقیه یا حکومت اسلامی)، به ضرورت قدرت سیاسی و حکومتی برای پیاده کردن احکام اسلامی اشاره کرده بود، بلافاصله بعد از انقلاب با صراحت بیشتری برنامه ی خود را چنین توضیح داد:

«ما نهضت برای آن کردیم که اسلام و قوانین اسلام و قرآن در کشور ما حکومت کند و هیچ قانونی در مقابل اسلام و قرآن عرض وجود نکند و نخواهد کرد. نهضت اسلامی است و نهضت اسلامی محتوایش باید اسلامی باشد و احکام اسلام در سرتاسر کشور باید جاری شود و تمام قشرها اسلامی می شوند.» (۹۱)

کوشش هفت ساله ی خمینی و شرکاء برای اسلامی کردن تمامی قشرها، اساسی ترین و بنیانی ترین قانونمندی حرکت و خصلت ایدئولوژی آنها را توضیح میدهد. در جریان این هفت سال کوشش معینی شده تا احکام ارتجاعی و منسوخ اسلام خمینی از شکل به محتوای نظام اجتماعی کشیده شود. نهادی کردن یک رشته مقوله های مذهبی، تلاش همه جانبه برای جایگزینی نرم های زندگی اجتماعی و خصوصی با معیارهای مکتبی، به ایدئولوژی خمینی «تا حدی جنبه ی عینی» داده است.

عینیت یافتن ایدئولوژی خمینی در یک پروسه ی بغرنج اجتماعی و در مجموعه ای متناقض و از همه مهم تر در یک جامعه ی نسبتا رشد یافته و متحول، خود ایدئولوژی را به جایگاه واقعی اش کشانیده است. پروسه ی عینیت یافتن ایدئولوژی خمینی با روند انزوای هر چه بیشتر این ایدئولوژی همراه است. عدم تطابق ایدئولوژی خمینی با الزامات واقعی جامعه، با زندگی و با منافع اقشار مختلف، به این هراس خمینی نیز جنبه ی عینی و واقعی داده است:

«من خوف این را دارم که ما در دنیا یک شکست بزرگ بخوریم و آن، شکست مکتبمان باشد... آن شکستی که جبران نمی تواند بپذیرد این شکست است.» (۹۲)

رژیم خمینی اکنون نه با ایدئولوژی، بلکه با سرنیزه به حیات خود ادامه می دهد. در نبرد قطعی و نهائی که فردا فرا خواهد رسید، توده ها در عمل جایگاه واقعی ایدئولوژی خمینی را تعیین خواهند کرد. این جایگاه قطعا زباله دانی تاریخ خواهد بود!

زیرنویس:

(۹۱): صحیفه ی نور، جلد ۸، ۲۸-۴-۵۸، ص ۱۷۱

(۹۲): صحیفه ی نور، جلد ۸، ۴-۴-۵۸، ص ۱۹۵